

مردم

دو هفته، یک نگاه

۲۰ حمل ۱۳۹۳ هجری خورشیدی، ۹ اپریل ۲۰۱۴ میلادی

شماره پانزدهم

افغانستان: ۱۳ سال پس از طالبان

مردم افغانستان روز شنبه ۱۶ حمل به پای صندوق‌های رای رفتند تا برای اولین بار پس از سقوط طالبان و به قدرت رسیدن حامد کرزی در سال ۲۰۰۱، رئیس‌جمهور جدیدی انتخاب کنند. در ۱۳ سالی که از آن تاریخ می‌گذرد هزاران نفر بر اثر ادامه‌ی درگیری‌ها کشته شده و برای تضمین آینده‌ی باثبات و امن برای افغانستان میلیاردها دالر هزینه شده است.

آمارهای سال ۲۰۱۴

- جمعیت: ۳۱.۳ میلیون نفر
- جمعیت: در فقر ۹ میلیون نفر
- دسترسی به آب سالم: ۶۱ درصد
- دسترسی به شبکه برق: ۳۰ درصد

منابع: بانک جهانی و آمارهای سازمان سیا

تصویر اجتماعی

زنان افغانستان در سنین پایین ازدواج می‌کنند و به طور متوسط هر کدام از آنها پنج فرزند دارند. بر اساس اطلاعاتی که توسط سازمان سیا در مورد افغانستان منتشر شده، این کشور از نظر نرخ بالای رشد جمعیت، در مقام دهم جهانی قرار دارد.

کابل، پایتخت و بزرگ‌ترین شهر این کشور سه میلیون و ۳۰۰ هزار نفر جمعیت دارد. کابل تنها ولایتی است که جمعیت شهرنشین آن از مناطق روستایی بیشتر است. براساس آمارهای سازمان ملل متحد هنوز هم ۷۶ درصد از مردم افغانستان روستائین هستند.

آموزش و پرورش

آموزش و پرورش یکی از عرصه‌های موفق بازسازی کشور پس از سقوط طالبان تلقی می‌شود. در سال ۲۰۰۱ هیچ مدرسه‌ی برای دختران وجود نداشت و تعداد پسرانی که به مدرسه...

صفحه ۵

نخستین انتقال سیاسی دموکراتیک آغاز شد

دموکراسی نوپا مانع

پس لرزه‌های انتخابات میشود؟

کج — بهرام آمو نیایی

در حالیکه شمارش آرا در مراحل ابتدایی‌اش قرار دارد و هیچ اظهارنظر رسمی از

سوی مسوولان کمیسیون انتخابات نشده است، دو تن از نامزدان یادشده از حالا

پیروزی خودشان را به رخ یکدیگر میکشند و مدعی گرفتن بیش از ۵۰ درصد آرا

هستند؛ نامزدانی که تجربه‌ی گذشته نشان میدهد، گراف شور و هوای ارگرفتن شان

خیلی بالا است و در برخی موارد تمامیت‌خواهی قبیله‌ی و جهادی بر عقل

دموکراسی‌شان زیادتیر چیره میشود.

صفحه ۶

✓..... عبدالخالق آزاد

بررسی شتاب زده از جنبش تجددخواهی

در افغانستان

(از نیمه‌ی دوم قرن ۱۹ تا امروز)

مجاهدین در تلک سی. آی. آی

و آی. اس. آی

بخش نهم

ولیم کیسی، رئیس سی آی آی، جنرال اختر عبدالرحمان، رئیس آی اس آی و دگروال یوسف، رئیس شعبه‌ی افغانستان آی. اس. آی در زمان جنگ امریکا و شوروی در افغانستان



از اسناد انتشار یافته به خوبی می‌توان درک کرد که مدیران و برنامه‌ریزان جنگ و یا جهاد با روس‌ها نه افغانستانی‌ها بلکه امریکایی‌ها، چینی‌ها، عربستان سعودی و بویژه سی. آی. آی و آی. اس. آی بودند. اختر عبدالرحمان و دگروال دستیارش که رئیس شعبه‌ی افغانی آی. اس. آی است، این نکته را به وضوح تمام در سندهای دست‌نوشته شان از لحاظ تاریخی ماندگار ساخته اند.

دگروال موصوف بعد از آن همه افشاگری، می‌نویسد: "من دیگر به عنوان رهبر چریکها ظاهر شدم. در مغز خود همان معیار موقت را که برای پیروزی یک مقاومت مسلحانه لازم بود جای دادم. یعنی اول اینکه مردم وفاداریکه این مبارزه را با قبولاندن خطر جدی برای خودشان پشتیبانی نمایند. ساکنین محلی اینک اکثریت شان باید پناه، غذا، در اختیار دادن قوای بشری و اطلاعات را فراهم آورده بتوانند. مردم افغانستان در هزارها قریه این ضروریات... صفحه ۷

شیوع مالاریا در افغانستان ۹۰ درصد

کاهش یافته است

طور قابل ملاحظه کاهش داده و نزدیک به محو کامل آن در افغانستان هستیم."

به گفته‌ی خانم دلیل، سالانه ۳۰ تا ۴۰ مورد جدید از ابتلا به بیماری سالدانه نیز در افغانستان ثبت می‌شود. او گفت که وزارت صحت عامه افغانستان هنوز هم با مشکل کسری بودجه برای مبارزه با بیماری سالدانه و محو کامل آن در این کشور روبرو است.

مالاریا و سالدانه، بیماری‌هایی هستند که به وسیله‌ی نیش حشرات به انسان‌ها منتقل می‌شوند.

بر اساس اطلاعات منتشر شده از سوی سازمان بهداشت جهانی، بیشتر از نیمی از جمعیت کره زمین در خطر ابتلا به بیماری‌هایی قرار دارند که توسط نیش حشرات منتقل می‌شوند.

آمار این سازمان نشان می‌دهد که در سال ۲۰۱۰ میلادی بیشتر از ۲۱۶ میلیون نفر در سراسر جهان به مالاریا مبتلا شدند که ۶۵۰ هزار تن از این بیماران در ۹۹ کشور، جان خود را از دست دادند.

همه‌ساله و همزمان با گرم شدن هوا در افغانستان، حشرات ناقل بیماری مالاریا و سالدانه به مناطق مختلف این کشور هجوم می‌آورند.

مقام‌های وزارت صحت عامه‌ی کشور از کاهش قابل ملاحظه‌ی شیوع دو بیماری مالاریا و سالدانه در این کشور نسبت به سال‌های گذشته خبر داده‌اند.

بنابر آمار ارائه شده از سوی این وزارت، تنها در سال ۲۰۱۲، بیش از ۳۹۰ هزار مورد ابتلا به این بیماری‌ها در افغانستان ثبت شده است.

در سال ۲۰۱۰ نیز سازمان بهداشت جهانی، شهر کابل را به دلیل ابتلای ۶۵ هزار نفر از ساکنان آن به بیماری سالدانه، به عنوان پایتخت این بیماری اعلام کرد. اما ثریا دلیل، وزیر صحت عامه، در یک نشست خبری در کابل گفت که در یک سال گذشته موارد ابتلا به مالاریا و سالدانه در این کشور، بیشتر از ۹۰ درصد کاهش یافته است.

به گفته‌ی او تلاش موسسات بهداشتی و بالارفتن آگاهی عمومی در مورد این بیماری‌ها، از دلایل عمده‌ی این کاهش است.

خانم دلیل گفت: "وزارت صحت عامه افتخار آن را دارد تا اعلام نماید که مالاریا را در حوزه شمال شرق، شمال و غرب کشور به



حضور پررنگ زنان در انتخابات ۹۳، طالبان را منزوی کرد

حضور چشم‌گیر مردم در انتخابات ریاست جمهوری و شوراهای ولایتی ۱۶ حمل، تحسین جامعه‌ی جهانی را به همراه داشت و حتی باداران خارجی طالبان هم برگزاری موفقانه‌ی این انتخابات را نشان شکست این گروه دانستند و آنرا گامی به سوی نهادینه‌شدن عقلانیت سیاسی شهروندان افغانستان خواندند. اما در این میان، سهمگیری ۳۵ درصدی زنان در این انتخابات، مهم‌تر از همه حکایت از خوشبینی آنان نسبت به آینده دارد و حامل این پیام است که زنان افغانستان با همه‌ی مشکلات و دشواری‌هایی که دارند، از انرژی، ظرفیت و شعور قابل قدری برای مشارکت سیاسی برخوردار هستند. حضور گسترده‌ی زنان در انتخابات ۹۳، پیام نیرومندی به طالبان هم داشت؛ گروهی که در دستگاه سیاسی و ایدئولوژیک آنها جایی برای زنان نیست و خواستار زندانی کردن آنها در چهاردیواری خانه است.

زنان افغانستان در برابر همه‌ی تهدیدها و اربابگری طالبان و سایر گروه‌های هراس‌افکن، در روز انتخابات ریاست جمهوری و شوراهای ولایتی ۱۶ حمل، پا به میدان گذاشتند و پس از ساعت‌ها انتظار در صف‌های طولانی، با انگشت‌های آبی به تدریج و افراطی نه گفتند. این انتخابات نشان داد که زنان افغانستانی کم‌کم دارند از موجودات خانه‌نشین و "ضعیف" به کنشگران فعال سیاسی و اجتماعی مبدل میشوند و میدانند که مسوولیت انسانی‌شان در برابر جامعه کمتر از مردان نیست. برای زنان آگاه افغان که زیر ستم دولایه‌ی طبقاتی و جنسیتی خورد و خمیر میشوند، دموکراسی یکی از راه‌هایی است که به آنان کمک میکند تا از دوزخ مردسالاری و بنیادگرایی اسلامی رهایی یابند و آینده‌ی خود را با دست‌ان خود رقم بزنند. نفس شرکت زنان افغان در یک روند دموکراتیک، نشان میدهد که آنان ارزش این رهایی را درک کرده‌اند و برای نگهداشت از دستاوردهای کم‌سیزده ساله در عرصه‌ی تامین حقوق‌شان، از هر فرصت ممکن بهره می‌برند تا به پیش‌روی در مسیر دموکراسی و به دست‌آوردن حقوق انسانی‌شان ادامه دهند. این برای زنان افغان مزیت کمی نیست.

زنان افغانستان در حال حاضر در عرصه‌های آموزش و پرورش، حکومت‌داری و قانونگذاری، و بخش‌های فرهنگی و اجتماعی فعال‌اند که شجاعت، آگاهی و ظرفیت‌شان در این عرصه‌ها قابل تحسین است. رشد و نهادینه‌شدن دموکراسی در کشور به حضور فعالتر، سازنده‌تر و پرقدردان زنان در عرصه‌های سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی کمک کرده و چشم‌انداز بهتری را برای زندگی و فعالیت زنان افغان ترسیم میکند؛ اینست راز علاقمندی زنان به دموکراسی و نفرت‌شان از بنیادگرایی و تندروری اسلامی.

بازی مرگبار

ترویج تندروری اسلامه در افغانستان

جدی تر از چیزی است که پیش‌بینی میشود. در حالیکه دولت افغانستان از یکسو به دلیل روبرو بودن با بحران امنیتی، فرصت فکر کردن در مورد مسایل فرهنگی و آموزشی را تا حدود زیادی از دست داده، و از سوی دیگر، میزان نارضایتی مردم از دولت کابل به دلیل افزایش فقر و بیکاری در میان نسل جوان کشور و گسترش فساد، رو به افزایش است، تندروران اسلامی با بهره‌برداری از این وضعیت، آرام آرام در حال پیاده‌کردن سناریوهای خطرناکی هستند.

"تهاجم فرهنگی"، بهانه‌ی برای ترویج تندروری اسلامی

یکی از مسایلی که نهادهای "جمعیت اصلاح افغانستان" و "حزب التحریر" میخواهند با آن مقابله کنند، "تهاجم فرهنگی" سرمایه‌داری غرب بر کشورهای اسلامی است که به باور آنها نخستین هدف‌اش نابودی "فرهنگ اسلامی" میباشد. تندروران اسلامی، ترویج دموکراسی، آزادی بیان، آوازخوانی زنان

خودش جمع کند.

هدف از طالبانیزه‌کردن زندگی افغانستانی‌ها از راه ایجاد نهادهای تبلیغ و ترویج تندروری اسلامی مثل "اشرف المدارس" در کشور هم اینجاست که معنای دقیق‌تری می‌گیرد.

در حال حاضر، بیشتر کسانی که در عملیات‌های انتحاری در افغانستان سهم می‌گیرند، اتباع پاکستانی هستند و شماری از هراس‌افکنان عرب، چیچنی، اویغور، ازبک و پاکستانی در کنار طالبان علیه دولت افغانستان می‌جنگند. این تروریستها در سوریه و پاکستان نیز در کنار یاران بومی‌شان علیه دولت‌های این کشورها مشغول نبرد هستند. اما گزارش‌هایی هم می‌رساند که با آغاز بهار عرب، شماری از تروریستان عرب افغانستان را به قصد کشورهایشان ترک کرده‌اند تا پروژه‌ی جهاد اسلامی را در آنجاها پیش ببرند. اگر این روند ادامه یابد، طالبان افزون بر اینکه شمار زیادی از یاران خارجی خود را از دست خواهند داد، از پشتیبانی مالی شماری از

طالبانیزه‌کردن زندگی و محلی‌سازی تروریسم

بنیادگرایی اسلامی که با آغاز جنگ سرد و اشغال افغانستان از سوی اتحاد جمهوری‌های شوروی پیشین، با پشتیبانی بی‌دریغ ایالات متحد آمریکا به عنوان یک نیروی جدی برآمد کرد، در آن روزگار یک جبهه‌ی واحد سیاسی-نظامی در برابرش می‌دید و آن "سوسیالیزم" بود. در جریان جنگ سرد، مبارزه با مارکسیزم و کمونیزم، هدف مشترک سرمایه‌داری جهانی و بنیادگرایی اسلامی خودساخته‌ی آن بود. سرانجام شوروی پیشین که خود را نماینده‌ی سوسیالیزم جهانی جا میزد، در نبرد سخت با سرمایه‌داری شکست خورد و به ویژه در افغانستان، این بنیادگرایی اسلامی بود که سهم اصلی پیروزی را از آن خودش دانست. اما پس از فروپاشی شوروی، گروه‌های بنیادگرایی اسلامی در جبهه‌های گوناگون مشغول نبرد شدند و در حال حاضر، دامنه‌ی فعالیت‌های تروریستی بنیادگرایان از سوریه، عراق، یمن و سومالی گرفته تا افغانستان و پاکستان گسترش یافته است. از آنجا که القاعده و سایر تندروران اسلامی در جبهه‌های متعددی می‌جنگند و به سربازان بیشتری ضرورت دارند، نیاز می‌بینند که با ایجاد مرکزهای تبلیغ و ترویج تندروری اسلامی در داخل کشورهای هدف، از یکسو به محلی‌سازی تروریسم بی‌پردازند تا زمینه‌ی سربازگیری در داخل مرزهای این کشورها فراهم شود، و از سوی دیگر، تندروری اسلامی میتواند با اتکا به نیروی ذخیره‌ی دست‌داشته‌اش و نیروهایی که تازه به صف بنیادگرایان می‌پیوندند، جبهه‌های تازه‌یی باز کند. به بیان دیگر، تروریستان اسلامی میخواهند با خودکفاکردن کشورهای هدف از نظر تامین منابع انسانی تروریسم، از یکسو زمینه‌ی اعزام تروریستهای خارجی را به کشورهای هدف کمتر کنند و از سوی دیگر، زمینه‌ی ریشه‌سازی تروریسم را در این کشورها بیشتر فراهم سازند.

چون ظرفیت محلی‌سازی بنیادگرایی در کشورهای اسلامی به مراتب بالا است، زیرا این کشورها افزون بر اسلام‌زدگی با چالش‌ها و بحران‌های گسترده‌ی سیاسی، اقتصادی و فرهنگی روبرو‌اند و چپ‌انقلابی و پیشرو هم در آنها حضور کلان و حساب‌شونده ندارد، تندروری اسلامی به سادگی میتواند خود را "ناجی بشریت" جا بزند و اکثریت درمانده و فرودست را به دور

تهاجم فرهنگی‌یی که سلفی‌های "حزب التحریر" و "جمعیت اصلاح افغانستان" اینهمه علیه آن تبلیغ میکنند، پیامد جبری تکامل بشری است و یک گام به پیش در تاریخ است نه به پس. کشورهایی هم که این روند را مدیریت میکنند، از نظر اقتصادی-سیاسی دست برتری در جهان دارند و از مدرن‌ترین و دموکراتیک‌ترین فرهنگ‌ها برخوردار اند. فرهنگ‌هایی در جهان سوم که ظرفیت تعامل و داد و ستد با فرهنگ‌های یورشگر را داشته باشند، نه تنها که میتوانند در این روند زنده بمانند بلکه تعمیم یافته و پخته‌تر میشوند. حالا پرسش مهمی که مطرح میشود اینست: بنیادگرایان اسلامی چه بدیلی در برابر "تهاجم فرهنگی" غرب دارند؟ در حال حاضر الترناتیف علمی و قانع‌کننده‌یی در این زمینه وجود ندارد و آنهایی هم که تلاش کرده‌اند تا بدیل مناسبی برای آن ارایه کنند، شکست خورده‌اند.

و بسیاری از ارزش‌های معمول و پذیرفته‌شده در شماری از کشورهای اسلامی را برخاسته از تهاجم فرهنگی‌یی میدانند که سرمایه‌داری غرب آنرا بر مسلمانان تحمیل کرده است. یکی از نویسندگان مربوط به "جمعیت اصلاح افغانستان" در نوشته‌یی در سایت این نهاد، اینگونه بر "تهاجم فرهنگی" حمله میکند: "اگر زیر پا گذاشتن همه حدها و مرزهای اخلاقی، دینی و زیر پا گذاشتن هر گونه ارزش‌ها و تلاش در راستای ارزش‌زدایی اخلاقی و اجتماعی می‌تواند به حیث یک دستاورد تلقی گردد، پس بدون شک افغانستان و رسانه‌های آزاد!!! افغانستان طی یک دهه‌ی گذشته توانسته‌اند، این امتیاز را بدست بیاورند، اما اگر قرار بر این باشد که همچو یک ملت آزاده و پاینده بر ارزش‌های والای دینی و اجتماعی رسانه‌های کشور نیز تابع این امر باشند، پس سوال اینجاست که چه تعداد از رسانه‌های ما به خصوص از نوع دیداری و شنیداری آن، طی این دهه تأسیس شده‌اند و نشرات‌شان ادامه دارد که یک فرد افغان بتواند با افتخار و در جمع همه فامیل نشسته، نشرات آنرا تعقیب نماید؟" (۲)

یقیناً آقای نویسنده نمیداند که یک چنین رسانه‌هایی در کابل فعال‌اند و بسیار خوب هم، برابر با ارزش‌ها و معیارهای "جمعیت اصلاح افغانستان" نشرات دارند: تلویزیون دعوت، تلویزیون کوثر، تلویزیون تمدن و رادیوی "اصلاح".

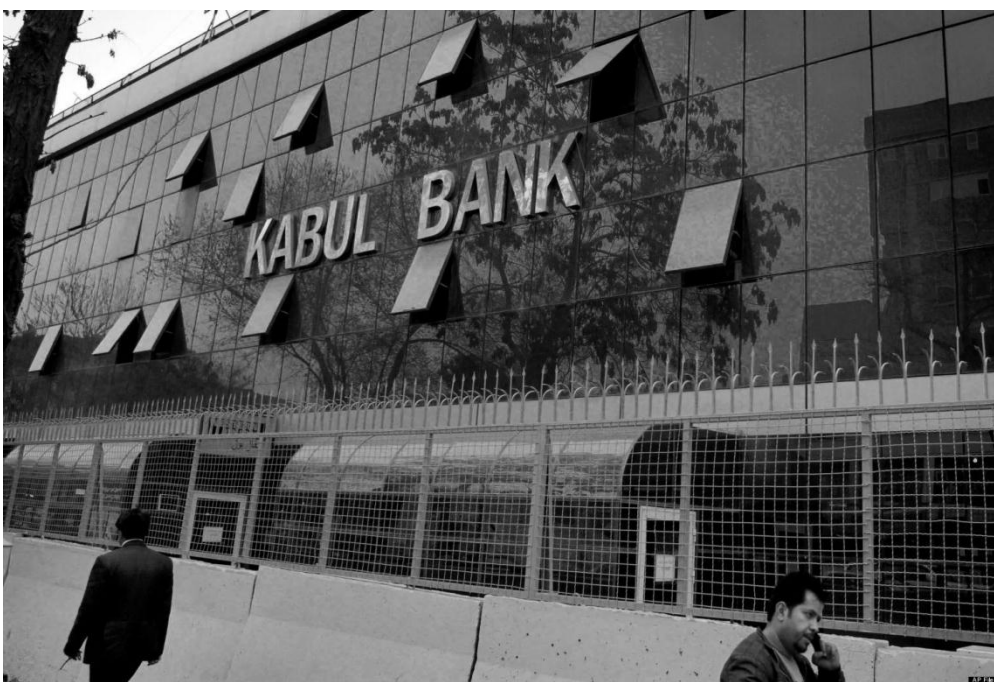
حلقات و گروه‌ها به ویژه در کشورهای عربی نیز محروم خواهند شد. یگانه راهی که میتواند این مشکل را رفع کند، بومی‌سازی تروریسم و افزایش تولید و قاچاق مواد مخدر است. طالبان در عرصه‌ی گسترش کشت، تولید و قاچاق مواد مخدر موفقیت‌های زیادی داشته‌اند و سالانه بیش از سه میلیارد دالر از این رهگذر درآمد دارند. حالا اگر "اشرف المدارس"، "جمعیت اصلاح افغانستان" و "حزب التحریر" بتوانند از نظر منابع انسانی، تروریسم را در داخل افغانستان خودکفا کنند، پس نیازی به تروریستهای خارجی نیست و آنان میتوانند در جبهه‌های تازه‌یی که در حال گشایش می‌باشد و یا قرار است در آینده، باز شود، برای ایجاد "خلافت اسلامی" جان‌فشانی کنند. از این نظر، خطر تندروری اسلامی به ویژه برای افغانستان

• "صدای مردم"، از ارسال نوشته‌های فوب شما استقبال می‌کند.
 • تنها "گپ مردم" با ژانر دهنده‌ی موضع‌گیری (رسمی نشریه است و مسوولیت نوشته‌های دیگر به عهده‌ی نویسندگان آن میباشد.
 • اداره‌ی نشریه در ویرایش، نشر و یا عدم نشر نوشته‌ها دست باز دارد.

پست الکترونیک صدای مردم: sadaaym@gmail.com
 فیس‌بوک صدای مردم: https://www.facebook.com/sadaaym

صاحب امتیاز
 مرکز مطالعات صلح و توسعه
 مدیر مسوول
 عبدالخالق آزاد
 شماره‌ی تماس: ۰۷۷۲۴۰۵۴۳۸
 سردبیر
 بهرام آذری آمونیاپی
 شماره‌ی تماس: ۰۷۰۷۵۷۸۸۲
 ایمیل: amoniaee@gmail.com
 زیر نظر شورای نویسندگان

رشد اقتصاد سرمایه‌داری در بستر سیاست‌ورزی قومی



در جریان سه دهه و نیم اخیر در تاریخ افغانستان، قدرت مرکزی و سیستم حاکم مناسبات اقتصادی، هر دو دچار تحول و تغییرات قابل توجه گردید. فروپاشی سلطنت و دنباله‌ی آن در قالب حکومت جمهوری محمد داوود که از آن به بعد قوه‌ی مرکزی در کنترل و اداره‌ی سران قبایلی و ملیت‌ها به ناکامی دچار گردید، تزیق سرمایه‌ی پولی و مالی در ساختار اجتماعی افغانستان یکنوع اقتصاد لیبرال سرمایه‌داری را که تابع برنامه‌ی مدون و مصوب دولتی نبود به میان آورد.

اینگونه نظام اقتصادی که مانند قدرت‌های نظامی سیاسی محلی در اطراف و اکناف کشور رشد نمود، صاحبان آن عمدتاً افراد و شخصیت‌های برخاسته از درون طبقات پایین و طبقه‌ی متوسط جامعه بودند. ملاکان بزرگ و صاحبان سرمایه‌ی پولی که بعد از رفورم ارضی محمد داوود زیر فشار قرار گرفت، با طبیعت محافظه‌کارانه برای حفظ ملکیت ارضی و سرمایه‌ی شان یکنوع دست نگر قوماندانان و یا رهبران احزاب و نیروهای سیاسی و یا جهادی گردیده و در مجموع نتوانستند مظهر حاکمیت شان را به مثابه‌ی قوه تقابل با مرکز بر جنبش سیاسی-نظامی کشور تثبیت نمایند.

به هر اندازه روند تضعیف قدرت مرکزی به درازا کشید، به همان پیمانه، تمایلات ملیتی و قومی توسط رهبران جنبش‌های سیاسی دامن زده شده و در محور آن کسب حمایت اقتصادی را از برون به خود جلب نمودند.

رشد این روند، آهسته آهسته کار را به جایی کشاند که اقتصاد طبیعی روستاها در اوایل تشکیل میداد، با ازدیاد سربازگیری از درون دهقانان سهم‌گیر، شیوه‌ی امرار معیشت و اشتغال را در مجموع تغییر داد. با پای فرار نیروی کار از دهات بنا به فشار و احجاف جنگ سالاران، زمین‌های کار را در برون از مرزها به خوبی پیدا و به تدریج ملکیت ارضی و مراتع از ارزش آنچنانی که در گذشته داشت، به افوال و انحطاط مواجه گردید. تضعیف اقتصاد فیودالی که در محور آن زراعت و مالداری می‌چرخید، حالت گذار به اقتصاد سرمایه‌داری را به شدت دامن زد و در نتیجه در قالب بروکراسی احزاب و نیروهای حاکم و یا بویژه قوماندانان، سرمایه‌ی پولی و مالی به تمرکز آغاز کرد.

این سرمایه که عمدتاً منبع اصلی آن کمک‌های خارجی بود، به تدریج صاحبان قدرت محلی را نه تنها در درون ملیت‌ها و قبایل مربوط شان به عنوان نیروهای حاکم منطقی مطرح ساخت، بلکه بسیاری از رهبران آنگونه نیروها را به دام تمویل کنندگان خارجی قرار داد.

تمویل کنندگان که با یک برنامه‌ی از قبل تدوین شده عمل می‌نمودند، برای بقای نفوذ و تاثیرشان در جغرافیای افغانستان، از آنجایی که جنبش‌های تندروی اسلامی، منطقه را بیشتر از پیش تهدید می‌نمود، به دنبال دامن زدن به گرایش‌های ملیتی و قومی گردید.

این نیروها که به تدریج ناخواسته برخلاف باورهای شان به بازی دیگر کشانیده شده بودند، ناگزیر از پیروی گردیدند. آنچنانکه در آغازین کار از هر طرف باورهای اعتقادی محرک و انگیزه دهنده‌ی افراد و اشخاص قرار میگرفت، به تدریج جا بدل کرده و به جای آن تمایلات و باورهای

قومی مورد نوازش قرار گرفت. آرام آرام این روند رشد نموده و ساختار اجتماعی بسیاری از ملیت‌ها و اقوام و حتا اقلیت‌های کوچک مذهبی و دینی به مثابه‌ی یک ساختار با برنامه سیاسی عرض اندام نمود.

در بستر این روند رو به رشد، تمایلات قبیلوی به تمایلات منطقی ارتقا و رهبران جنبش‌های اعتقادی که در یک مقطع توانسته بودند به جای رهبران قبیلوی (ملاکان بزرگ) قرار بگیرند، دامنه‌ی حضورشان را بسط و توسعه داده و در چوکات منطقی روابط شان را سازمان دادند. سرمایه‌ی خارجی که به منظور تقویت آن راهکار، از میان آن مهره‌ها، به انتخاب شاه مهره‌ها می‌پرداخت، سرانجام توانست بعد از سه دهه و نیم به مهره‌های مورد نظر دست یافته و با استفاده از آنها جریان را به شکل نوین رهبری و مدیریت نماید.

این مهره‌ها که هر کدام در راس رهبری قومی و منطقی قرار داده شدند و یا قرار گرفتند، برای جلب نیرو از ناراضیان عمومی که عمدتاً ناشی از ستم دولتی در گذشته میگردید، هر کدام قوم و قبیله و عشیره‌ی شان را سازمان داده و برای چانه زنی جهت کسب مقدار بیشتر منابع مالی و پولی با منابع حمایتی شان در خارج ارتباط گرفته و با استفاده از آن امکانات از یکسو زنجیر اسارت روابط

بیکاری، فقر و فلاکت متناسب به آن رشد می‌یابد. منابع تمویلی خارجی که اکنون شیوه‌ی تمویل رقبا یا مهره‌های شان را به خوبی دریافته اند، با مدیریت دقیق می‌کوشند رقبا آنچنان اقتدار به هم نه زنند که منجر به بحران بیش از این گردیده و کشور را به آنچنان بحران و بی ثباتی بکشاند که دیگر جامعه‌ی جهانی هم به مهار آن موفق نگردد. اما از آنجایی که سرمایه‌داری جهانی، جهت آب کردن کالا و محصولات صنعتی‌اش، اساساً نمی‌خواهد

از آنجایی که بنا به تزیق امکانات پولی از مجاری مختلف برونی و داخلی در شهرها، به شکل حیران کننده‌ی دهات به نفع حواشی شهرها تخلیه می‌گردد، ناراضیانی از دهات طرف شهرها کوچیده و حواشی شهرها را که اکنون بانک برای رهبران قومی تلقی می‌شود، آرام آرام به تجمعات ناراض ضد آنان مبدل خواهد کرد. چون ساختارهای فقیر، درمانده و بیکار اجتماعات بشری در حواشی شهرها به شدت زیر بار فقر قرار دارند، این وضعیت سبب می‌شود که بخش وسیع آن برای حداقل چند مدت زندگی به ارتش، پولیس، امنیت و غیره مراجعه کرده و در خدمت دستگاه امنیتی قرار گرفته و با تدابیر ویژه بار دیگر برای کنترل خودشان به گونه‌ی دیگر درون ساختار اجتماعی شان اعزام گردند.

افغانستان به یک کشور صنعتی و خودکفا مبدل گردد، سرمایه‌ی برونی که با فساد و اختلاس بی نظیر در بدنه‌ی ساختار تزیق می‌گردد، از یکطرف به امور سودآور مقطعی (تجارت) و از دیگر سو به مزدورگیری و ایجاد امنیت اختصاص می‌یابد اما بدنه‌ی جامعه در مجموع به کثله‌ی وسیع اجتماعی و ناراض مبدل می‌گردد. این ناراضیاتی که در طول تاریخ این سرزمین وجود داشته، می‌تواند بحران آفرین و دگرگون‌ساز تلقی گردد. ولی از آنجایی که مدیریت آن باز هم توسط رقبا بر سراققتار صورت می‌گیرد که هر دو، دو روی یک سکه اند، بحران همچنان به شکل کج‌دار و مریز باقی میماند.

این ناراضیاتی که عمدتاً درون لایه‌ی جدید تعلیم یافته بیشتر به مشاهده می‌رسد، تا زمانیکه به یک مرکزیت سیاسی مورد نیاز که بتواند بحران را به نفع مردم رهبری و مدیریت نماید، تبدیل نگردد، همچنان در دست سران قبایلی و اقوام باقی مانده

و آن لایه را از حوزه‌ی سیاست‌ورزی غیرقومی دور نگاه میدارد. اما مهمتر از همه نقش ویژه و جایگاه رهبران قومی در حوزه‌ی قدرت نظامی و دستگاه امنیتی کشور است. این حوزه که دقیقاً افراد آن از طریق فلتراهای ایجاد شده توسط آن رهبران وارد بدنه‌ی دستگاه نظامی، امنیتی و بروکراسی گردیده، برخلاف گذشته که به هر اندازه قوت‌های رزمی کشور تقویت میگردید، به همان پیمانه نفوذ قدرت‌های فرامرکز تضعیف میشد، اکنون با تقویت آن نیروها جای پای رهبران قومی و سیاست‌ورزان منطقی بیشتر از پیش درون نظام استحکام می‌یابد.

رهبران نیروهای قومی با تجارب و شناختی که از مبارزات شان اندوخته اند، در دو جبهه سیاست می‌کنند: در داخل با نوازش ساختار قبیلوی شان می‌کوشند مرادوات قبیلوی را همچنان زیر اداره داشته باشند و با استفاده از این نفوذ سعی میکنند با چانه‌زنی و معامله روابط خارجی‌شان را تامین کنند. علاوه بر آن می‌کوشند این ناراضیاتی تا آن حد انکشاف نیابد که منجر به یک عکس العمل وسیع اجتماعی گردیده و در تقابل با آنان رهبران جدید از درون، برون دهد.

رهبران نیروهای قومی برای حفظ این موازنه امکان دارد مانند گذشته دست به هر عمل بزنند: تهدید، اختطاف، ترور، حاشیه راندن افراد و شخصیت‌ها و یا اعمال غیرانسانی دیگر که مدام از آن بهره گرفته و با آن کاملاً آشنا هستند.

از سوی دیگر از آنجایی که بنا به تزیق امکانات پولی از مجاری مختلف برونی و داخلی در شهرها، به شکل حیران کننده‌ی دهات به نفع حواشی شهرها تخلیه می‌گردد، ناراضیاتی از دهات طرف شهرها کوچیده و حواشی شهرها را که اکنون بانک رای‌ی برای رهبران قومی تلقی می‌شود، آرام آرام به تجمعات ناراض ضد آنان مبدل خواهد کرد.

چون ساختارهای فقیر، درمانده و بیکار اجتماعات بشری در حواشی شهرها به شدت زیر بار فقر قرار دارند، این وضعیت سبب می‌شود که بخش وسیع آن برای حداقل چند مدت زندگی به ارتش، پولیس، امنیت و غیره مراجعه کرده و در خدمت دستگاه امنیتی قرار گرفته و با تدابیر ویژه بار دیگر برای کنترل خودشان به گونه‌ی دیگر درون ساختار اجتماعی شان اعزام گردند. ادامه دارد

توازن نظامی در جهان نامتوازن کنونی

نگاهی به گزارش "توازن نظامی ۲۰۱۴"

ایران

ایران نیز به عنوان یکی از مراکز حاد در این عرصه جلب نظر می‌کند. خطر دستیابی این کشور به سلاح اتمی و پیشرفت در عرصه موشک‌های دوربرد، دو محور نگرانی‌سازی برای قدرت‌های منطقه‌ای است. استثنایی که در مورد این خطر وجود دارد این است که جمع قابل توجهی از کشورهای قدرتمند جهان خواهان توقف و خنثاسازی آن هستند. به همین دلیل کشورهای منطقه از این بابت نگرانی واقعی کمتری دارند.

کشورهای غربی و در راس آنها ایالات متحده آمریکا و در پشت سر همه آنها دولت اسرائیل مصمم هستند که به هر قیمت و طریقی که شده، خطر اتمی ایران را خنثا سازند. شاید یکی از دلایلی که کشورهای غربی نمی‌توانند بودجه نظامی خود را کاهش دهند، وجود و تداوم خطراتی مانند این باشد. روی آوردن شورهایمانند عربستان سعودی، قطر، امارات متحده عربی و کویت برای خرید سیستم‌های دفاعی ضد موشکی از کشورهای غربی و برای حفاظت خویش در مقابل موشک‌های دوربرد توسعه یافته ایران را نیز باید در زمره چنین دلایلی قرار داد.

چرخش ارجحیت منطقه‌یی

علیرغم تنش‌های فوق، به نظر می‌رسد که خاورمیانه دیگر مهم‌ترین حوزه‌ی استراتژیک مد نظر کشورهای غربی و به ویژه ایالات متحده آمریکا نباشد. دلایل متعددی سبب این امر شده که شاید مهم‌ترین آنها کاهش وابستگی اقتصادهای پیشرفته صنعتی غرب به منابع انرژی خاورمیانه باشد. نوآوری‌های فنی وابستگی صنعت به سوخت را کم کرده است، منابع جایگزین نفت و گاز به تدریج در حال رسیدن به مرحله‌ی معنادر هستند، تکنیک‌های جدید به ایالات متحده آمریکا اجازه رشد تولید نفت در آمریکای شمالی را داده است، نوع تولید و رفتن به سمت اقتصاد مبتنی بر تولید دانش به جای تولید آجر و سیمان و در نهایت، رکود مزمن اقتصاد سرمایه‌داری جهانی برخی از دلایلی هستند که وابستگی غرب به نفت جهان عرب را توضیح می‌دهد.

علاوه بر آن باید افزایش چشمگیر نفت و گاز روسیه و ارسال آن به بازار اروپا و نیز ایفای نقش مکمل توسط نفت تولیدی شورهایمانند نروژ و یا لیبی را در نظر بیاوریم. همه‌ی این پارامترها خاورمیانه را از موقعیت پراهمیت استراتژیک خود درآورده است.

در صورت بروز یک توافقنامه‌ی جامع میان ایران و غرب و برقراری روابط عادی دیپلماتیک و اقتصادی میان این کشور با ایالات متحده آمریکا و اروپا، خاورمیانه باز هم به منطقه‌یی تبدیل خواهد شد که مسایل آن نیاز کمتری به پرداخت نظامی دارد. نگاهی به بودجه‌های بزرگ غیرمعمول دیگر، به جز مورد عربستان سعودی نشان می‌دهد که چه گرایش جدیدی در حال مطرح شدن است. در حالی که مثل همیشه سه قدرت بزرگ نظامی جهان یعنی ایالات متحده آمریکا با ۶۰۰.۴ میلیارد دلار، چین با ۱۱۳.۲ میلیارد دلار و روسیه با ۶۸.۲ میلیارد دلار بیشترین بودجه‌ی نظامی را به خود اختصاص داده‌اند و بریتانیا و فرانسه پس از استثنای عربستان سعودی مقام‌های بعدی را اشغال کرده‌اند. کشوری که با یک بودجه‌ی نظامی ۵۱ میلیارد دلاری توجهات را به خود جلب می‌کند ژاپن است. اما چرا ژاپن باید چنین مبلغ عظیمی را صرف بودجه‌ی دفاعی خود کند در حالی که به طور قانونی و تابع تعهدات پس از جنگ جهانی دوم این کشور مجاز به تشکیل ارتش

این تنها نقطه دل‌نگرانی آمریکا در این منطقه نیست. چین مرکز تمامی توجهات استراتژیک و راهبردهای نظامی درازمدت آمریکا در این منطقه است.

ایالات متحده آمریکا می‌داند که رشد جمعیتی چین و نیز کاهش منابع درون سرزمینی آن، این کشور را دیر یا زود به سوی سیاست‌های توسعه طلبانه‌یی سوق خواهد داد که از تایوان آغاز شده و با موضوع جزایر مورد اختلاف با ژاپن پیش می‌رود و در نهایت به سرزمین‌های مستقل دیگر می‌رسد.

چین نیز نسبت به ضرورت چنین روندی برای حفظ بقای خویش آگاه است. شاید لغو پاره‌یی از محدودیت‌های شدید برای داشتن فرزند دوم برای خانواده‌های چینی در همین راستا باشد. چین می‌داند که برای تغذیه، تامین شغل و رفاه برای یک میلیارد و تقریباً چهارصد میلیون شهروند خود نمی‌تواند به محدوده‌های سرزمین خویش و منابع آن اکتفا کند. طرح‌های فضایی چینی برای بهره برداری از منابع احتمالی کره ماه و مریخ در همین راستاست.

رشد اقتصادی چین و تبدیل آن به یک خطر به تدریج بالفعل برای اقتصاد آمریکا، یکی دیگر از نگرانی‌های اصلی واشنگتن است. کنار زدن آمریکا از مقام نخست اقتصاد جهانی راه را برای چین باز می‌کند تا با تسخیر بازارهای منطقه‌یی یکی پس از دیگر جای لازم را برای استقرار یک واحد پولی جدید باز کند. به همین خاطر از یک مرحله به بعد، با وجود سودآوری فعالیت‌های اقتصادی چین برای اقتصاد غرب، نظام سرمایه داری جهانی در مقابل انتخاب سخت و دردآوری قرار خواهد گرفت: سپردن سردمداری اقتصاد سرمایه‌داری به چین در سطح جهانی و یا بر عکس حذف این بازیگر مزاحم برای تضمین سلطه‌ی خود بر روند اقتصادی حاکم بر کره زمین. انتخابی که می‌تواند عواقبی مانند یک جنگ جهانی را با خود داشته باشد.

روسیه

در این میان چین نیز به دنبال متحدان خویش می‌گردد. هم پیمانانی مانند روسیه و هند می‌توانند چین را در سنگین کردن وزن نظامی و سیاسی این کشور در مقابل آمریکا و اروپا یاری رسانند. روسیه نیز که تحت ریاست

آن چه می‌تواند سبب حرکت‌های غیرعقلانی تفریب‌گر شود، همانا به هم ریختن مداخله‌هایی از تعادل اقتصادی در سطح جهانی است. در کنار افراط‌گرایی‌های قومی و مذهبی، که هر یک به سهم فود قادر به ایجاد یا تداوم بخشیدن به نزاع‌های محلی فونین در قاره‌های مختلف دنیا بوده و هستند، آنچه صلح جهانی را بیش از هر چیز دیگر تهدید می‌کند، همانا عدم تعادل بی‌پیشینه‌یی است که در تقسیم ثروت‌های تولید شده در سطح جهانی در مال شکل گرفتن است. انباشت ثروت در یک‌سو و انباشت فقر در سوی دیگر بی‌شک می‌تواند نظم اجتماعی را در جوامع متعددی به هم زند و در نهایت، نظم جهانی را زیر سوال برد. بهار عربی یک هشدار جدی در این عرصه بود. اگر این هشدار توسط قدرت‌های بزرگ اقتصادی جهان مورد توجه و پردازش قرار نگیرد، شرایط به جایی خواهد رسید که وقت استفاده از این هزاران میلیارد سرمایه‌گذاری‌های دو دهه‌ی اخیر در عرصه‌ی نظامی را فراهم خواهد کرد.

جمهوری دوباره‌ی ولادیمیر پوتین خود را برای یک بازگشت قدرتمند به صحنه‌ی سیاست جهانی آماده می‌کند، بر آنست تا با ایجاد اتحادهای منطقه‌یی و نیز حمایت از دولت‌هایی مانند سوریه در خاورمیانه و یا اوکراین در قلب اروپای شرقی، موقعیت خود را تثبیت کند تا بتواند با آغاز دوره‌ی رشد اقتصادی جدیدی، در قامت یک ابر قدرت، به صحنه سیاست جهانی بازگردد. شاید همین قدرت‌های بالقوه هستند که ایالات متحده آمریکا را وادار می‌سازند کمبودهای جدی خود در زمینه اعتبار و وزن سیاسی را با افزایش وزن در عرصه بودجه‌های نظامی جبران سازد. این امر به ویژه در زمانی که قدرت‌های بزرگ اروپایی، مانند بریتانیا، فرانسه و ایتالیا در حال کاهش هزینه‌های نظامی خود برآمداند، برای آمریکا ضرورت بیشتری پیدا می‌کند.

سایر قدرت‌های نظامی رو به رشد

در همین حال نباید بودجه‌های نظامی سه کشور دیگر را از یاد ببریم که معنای خاص را تداعی می‌کند: آلمان با ۴۴.۲ میلیارد دلار، هند با ۳۶.۳ میلیارد دلار و در نهایت برزیل با ۳۴.۷ میلیارد دلار. آلمان می‌رود که به واسطه‌ی قدرت

اقتصادی بی‌مانندش، سنت بازسازی نظامی خود را به اروپا و جهان تحمیل کند؛ کاری که پس از جنگ جهانی اول به خوبی از پس آن بر آمد.

نقش فعال آلمان در ارسال کمک‌های نظامی به شورهایمانند افغانستان و ایفای نقش ماندگار و حرفه‌یی در این کشورها راه را برای پذیرش قوای نظامی این کشور در سایر سرزمین‌ها باز کرده است. هم چنین باید به موضوع به کارگیری قدرت تکنولوژیک آلمان در تجهیزات نظامی اشاره کرد که به برلین اجازه حضور در مناطق حساس جهان را داده است. به طور مثال می‌توان به زیردریایی‌های با سوخت هسته‌یی این کشور اشاره کرد که حتا از سوی اسرائیل خریداری شد.

در حال حاضر زیردریایی‌های آلمانی در خلیج فارس حضور دارند. برزیل نیز می‌رود که در سایه‌ی رشد اقتصادی قابل توجه، جایگاه نظامی خود را در آمریکای جنوبی تثبیت کند و با اتکا به وسعت و جمعیت خود تمام عناصر لازم برای تبدیل شدن به یک ابرقدرت منطقه‌یی را در اختیار داشته باشد.

هند هم در سایه‌ی هزینه‌ی بالای نظامی خویش برتری منطقه‌یی خود را توسعه داده و در مقابل یک پاکستان فقیر قوی‌تر جلوه می‌کند. هند در پی آنست تا برتری نظامی خود را برای پایان بخشیدن جدال بر سر مالکیت منطقه‌ی جامو کشمیر به نفع خویش به کار گیرد. امری که می‌تواند آمریکا را به عنوان متحد نظامی پاکستان نگران سازد.

نتیجه‌گیری

اختصاص بودجه‌های عظیم به امور نظامی از یک‌سو و به کارگیری فن آوری‌های نوین از سوی دیگر خبر از آن می‌دهد که دیر یا زود بسیاری از کشورهای فقیر و یا فاقد پشتوانه‌ی فنی قوی، از معادلات نظامی و تابع آن از معادلات سیاسی حذف خواهند شد. حتا دولتی فاقد هر گونه جاه‌طلبی در سایر زمینه‌های صنعتی و فن آوری مانند دولت جمهوری اسلامی ایران، با آگاهی بر این نکته بودجه‌ی کلانی را در سال‌های اخیر برای توسعه‌ی فن آوری نظامی اختصاص داده است.

جهان می‌رود تا در سایه‌ی نسل جدید جنگ افزارها به نقطه‌یی تبدیل شود که یا جنگ کردن به تمامی امکانات در آن ناممکن شود و یا آن چنان تخریبی را بیافریند که کمتر نقطه‌یی در دنیا از آسیب آن در امان بماند. وجود سلاح‌های لیزری و دوربرد با قدرت‌های تخریبی بی سابقه، کشورهای قدرتمند جهان را وادار می‌سازد که ضمن ادامه‌ی توسعه‌ی هرچه بیشتر این گونه تجهیزات، در به کار گیری آنها هر چه محتاط‌تر باشند.

آن چه می‌تواند سبب حرکت‌های غیرعقلانی تخریب‌گر شود، همانا به هم ریختن حداقل‌هایی از تعادل اقتصادی در سطح جهانی است. در کنار افراط‌گرایی‌های قومی و مذهبی، که هر یک به سهم خود قادر به ایجاد یا تداوم بخشیدن به نزاع‌های محلی خونین در قاره‌های مختلف دنیا بوده و هستند، آنچه صلح جهانی را بیش از هر چیز دیگر تهدید می‌کند، همانا عدم تعادل بی‌پیشینه‌یی است که در تقسیم ثروت‌های تولید شده در سطح جهانی در حال شکل گرفتن است.

انباشت ثروت در یک‌سو و انباشت فقر در سوی دیگر بی‌شک می‌تواند نظم اجتماعی را در جوامع متعددی به هم زند و در نهایت، نظم جهانی را زیر سوال برد. بهار عربی یک هشدار جدی در این عرصه بود. اگر این هشدار توسط قدرت‌های بزرگ اقتصادی جهان مورد توجه و پردازش قرار نگیرد، شرایط به جایی خواهد رسید که وقت استفاده از این هزاران میلیارد سرمایه‌گذاری‌های دو دهه‌ی اخیر در عرصه‌ی نظامی را فراهم خواهد کرد.

در پایان می‌توان گفت که اسلحه نمی‌تواند فقر را از میان ببرد، اما فقر می‌تواند اسلحه را به میان آورد.

افغانستان: ۱۳ سال...

می‌رفتند حدود یک میلیون نفر بود. اما طبق آمارهای بانک جهانی در سال ۲۰۱۲، جمعیت کودکانی که به مدرسه می‌روند به حدود هفت میلیون و ۸۰۰ هزار نفر رسیده و از این تعداد حدود دو میلیون و ۹۰۰ هزار نفر دختر هستند. با این وجود هنوز هم ساختمان و امکانات کافی برای مدارس وجود ندارد و در بسیاری از روستاها صنف‌های درسی یا زیر چادر و یا در منازل مسکونی و گاه زیر سایه درختان برگزار می‌شود. به گفته بانک جهانی فقط ۱۸۰ هزار نفر از آموزگاران یعنی حدود نیمی از آموزگاران این کشور، از آموزش و قابلیت‌های لازم برخوردارند و مابقی آنها حین اشتغال به کار آموزش می‌بینند. هنوز هم تعداد دخترانی که ترک تحصیل می‌کنند خیلی زیاد است و نرخ بیسوادی در کشور بسیار بالاست.

فقط ۳۹ درصد افراد بالاتر از سن ۱۵ سال سواد خواندن و نوشتن دارند که یکی از نازل‌ترین‌ها در میان کشورهای جهان است.

زنان

شرایط و موقعیت زنان در افغانستان به مرور رو به بهبود می‌رود. در دوران حکومت طالبان زنان حق تحصیل و کار نداشتند. تازه‌ترین آمارهای بانک جهانی نشان می‌دهد که در حال حاضر حدود ۳۶ درصد از دختران مشغول تحصیل هستند، هرچند بسیاری از آنها قبل از پایان دوره متوسطه مدرسه را ترک می‌کنند.

آمارهای سال ۲۰۰۷ نشان می‌دهد که اکنون حدود ۵۲ درصد از دختران افغان در سن ۲۰ سالگی ازدواج می‌کنند.

میزان زنان با سواد هنوز بسیار پایین است هر چند در این زمینه آمارهای رسمی دقیقی وجود ندارد. طبق یکی از گزارش‌های مرکز آمار یونسف در سال ۲۰۱۰، میزان زنان باسواد بین سنین ۱۵ تا ۲۴ سال، حدود ۲۲ درصد بوده است.

طی این سال‌ها تعدادی از زنان افغان وارد بازار کار شده‌اند. هم اکنون بیش از یک چهارم نمایندگان پارلمان و کارمندان ادارات دولتی را زنان تشکیل می‌دهند.

بر اساس یکی از گزارش‌های مرکز آمار یونسف، از سال ۲۰۰۹ به این سو نرخ استخدام زنان در ادارات دولتی بیشتر از مردان بوده است.

اگر نرخ اشتغال زنان افغان با همین شتاب ادامه پیدا کند، تا سال ۲۰۲۰ میزان زنان شاغل به حدود ۴۰ درصد خواهد رسید. زنان اکنون در

نیروی پولیس و ارتش افغانستان خدمت می‌کنند. ارتش بریتانیا یک مرکز ویژه برای زنان دایر کرده که ۱۰۰ افسر زن را در هر سال آموزش می‌دهد. با وجود همه این پیشرفت‌ها، خشونت علیه زنان هنوز هم یک مشکل جدی است.

خشونت در محیط خانه، ازدواج اجباری و محروم کردن زنان از امکانات و حمایت‌های اقتصادی، عمده‌ترین اشکال نقض حقوق زنان در افغانستان است. هرچند به نظر می‌رسد که تعداد این موارد رو به کاهش گذاشته ولی طبق آمارهای موجود، اشکال دیگری از اعمال فشار به زنان از جمله

جلوگیری از شرکت آنها در فعالیت‌های اجتماعی رواج پیدا کرده است.

فقر

به گفته سازمان ملل متحد و سایر نهادهای بین‌المللی فعال در طرح‌های بشردوستانه، برای تامین نیازهای اولیه بیش از پنج میلیون نفر از جمعیت فقیر افغانستان در سال ۲۰۱۴، به بودجه‌ای بالغ بر ۴۰۰ میلیون دلار نیاز دارند.

افغانستان یکی از کشورهای جهان با بالاترین آمار بازگشت مهاجران است. از زمان سقوط طالبان، حدود ۶ میلیون پناهجو و مهاجر افغان به آن کشور بازگشته‌اند.

دفتر امور پناجویان سازمان ملل متحد می‌گوید که حدود دو میلیون نفر از این جمعیت هنوز به کمک نیاز دارند. هنوز هم جمعیتی حدود ۶۰۰ هزار نفر در داخل این کشور بی‌خانمان هستند و

یا از محل زندگی خود رانده شده‌اند که اکثر آنها در نواحی جنوبی و غربی کشور زندگی می‌کنند. میزان جمعیت کشور که در فقر زندگی می‌کنند به طور متوسط حدود ۳۶ درصد تخمین زده می‌شود. این رقم در شهرها کمتر و حدود ۲۹ درصد، در روستاها حدود ۳۶ درصد و در میان جمعیت کوچی‌ها حدود ۵۴ درصد است.

آمارهای سال ۲۰۱۰ نشان می‌دهد که متوسط درآمد سرانه‌ی مردم افغانستان در میان کشورهای آسیایی از همه پایین‌تر و حتی از سریلانکا و بنگلادش هم کمتر است.

بر اساس شناسه‌ی کشوری افغانستان که توسط سازمان سیا منتشر شده، بیش از ۷۸ درصد از جمعیت شاغل افغانستان در زمینه‌ی کشاورزی مشغول به کار هستند. در سال ۲۰۰۸ نرخ بیکاری در این کشور حدود ۳۵ درصد بود.

میزان جمعیتی که در حال حاضر به شبکه‌ی اینترنت دسترسی دارند، حدود ۵ درصد است.

هرچند دسترسی به تلفن‌های همراه بسیار بیشتر است.

طبق آمارهای سازمان سیا در سال ۲۰۱۲، حدود ۱۸ میلیون تلفن همراه در افغانستان در حال استفاده بوده است.

بهداشت

در زمینه‌ی سیستم بهداشت کشور پیشرفت‌های زیادی صورت گرفته است. طول عمر متوسط (امید به زندگی) در سال‌های اخیر کمی افزایش یافته و از ۵۶ به ۶۰ سال رسیده است. ولی در زمینه‌ی سلامت نوزادان و مادران و کاهش نرخ مرگ و میر آنها پیشرفت‌های بزرگی روی داده است.

طبق آمارهای سازمان ملل متحد، دسترسی به آب آشامیدنی سالم تا سال ۲۰۱۱ از حدود ۵ درصد به بالای ۶۰ درصد افزایش یافته است.

برخورداری از نظافت از جمله استفاده از توالت‌های خصوصی به جای توالت‌های عمومی، به طور متوسط حدود ۳۷ درصد بهبود پیدا کرده است. اما این تغییرات در مناطق شهری و روستایی بسیار متفاوت است و مناطق روستایی در این زمینه پیشرفت ناچیزی داشته‌اند.

برنامه‌های گسترده واکسیناسیون برای مبارزه و ریشه‌کنی فلج اطفال ادامه داشته ولی هنوز هم افغانستان یکی از معدود کشورهای جهان است که این بیماری در آن شیوع دارد. در سال ۲۰۱۳ چهارده مورد از ابتلا به این بیماری ثبت شده که به نسبت سال ۲۰۱۲ که تعداد آن ۳۷ مورد بود، کاهش چشم‌گیری را نشان می‌دهد.

اقتصاد

با وجود تلاش‌های گسترده و اجرای طرح‌های متعدد برای تشویق کشاورزان به کشت محصولات دیگر، هنوز هم بزرگ‌ترین صادرات افغانستان تریاک است. در سال ۲۰۱۳ تولید این محصول به یک رکورد جدید رسید و افغانستان تولیدکننده‌ی ۹۰ درصد از کل تریاک جهان بود.

قیمت بالای تریاک باعث می‌شود که کشاورزان در برابر طرح‌های پیشنهادی برای تغییر محصول مقاومت کنند. آنها در عین حال می‌گویند که وعده‌های مربوط به دادن کود و دانه‌های مرغوب‌تر به کشاورزان افغان هیچگاه عملی نشده است. صادرات دیگر افغانستان میوه و خشکبار، فرش، گلیم و پشم است. واردات این کشور عبارتند از ماشین‌آلات، مواد غذایی، پارچه و لباس، محصولات شیمیایی و سوخت‌های فسیلی.

افغانستان منابع طبیعی بسیار غنی از جمله گاز طبیعی دارد که به خاطر شرایط سیاسی و امنیتی کشور تاکنون مورد بهره‌برداری قرار نگرفته‌اند. در عین حال یکی از پایین‌ترین نرخ‌های مصرف انرژی در سطح جهان را دارد.

طبق آمارهای بانک جهانی فقط ۲۸ درصد از جمعیت کشور به شبکه‌ی سراسری انتقال برق متصل هستند و شبکه‌ی برق افغانستان چندان قابل اتکا نیست. دسترسی به شبکه‌ی انتقال برق در مناطق شهری بسیار بیشتر از مناطق روستایی است.

بی بی سی

حمید رضا امیدی سرور

صادق هدایت همچنان

زنده است



درباره صادق هدایت بسیار نوشته شده است، درباره آثارش، اهمیت تاریخی آنها در داستان‌نویسی مدرن ایران، نوآوری و جریان‌سازی او در حوزه‌هایی که پیش از آن زیاد جدی گرفته نمی‌شدند (مانند جمع آوری فلکلور و فرهنگ توده، پیشگاه بودن در ترجمه‌ی ادبیات مدرن اروپا و...)، تاثیری که بر نویسندگان بعد از خود گذاشت و درباره شخصیت استثنایی که داشت و... آنقدر درباره‌ی او نوشته و گفته شده که به سختی بتوان حرف ناگفته و حتا کمتر گفته‌بی در مورد او یافت. بی‌شک هیچ چهره‌ای در فرهنگ هنر معاصر همپای او در مرکز توجه نبوده است به گونه‌ای که کتابشناسی مقالات و کتابهایی که درباره هدایت و آثارش نوشته شده، خود کتابی ۲۰۰-۳۰۰ صفحه‌ی است. اما گذشته از این مساله در تاریخ ادبیات معاصر هیچ نویسنده‌ای (عامه‌پسند و غیرعامه‌پسند) نبوده که آثارش تا این اندازه منتشر شده و به فروش رسیده است. یعنی اینکه مهمترین (اگر نگوییم الزاما بهترین) نویسنده تاریخ ادبیات معاصر، کنجکاو برانگیزترین، تاثیرگذارترین، جهانی‌ترین نویسنده تاریخ معاصر و پرفروش‌ترین نویسنده‌ی تاریخ معاصر همه یک نفر است.

چه رازی در آثار صادق هدایت است که این چنین در اوج قرار دارد؟ آیا برآستی این بدان دلیلی نیست که هدایت بیش از هر نویسنده‌ی دیگر روح زمانه‌ی خود بوده است. روشنفکری که فهمش از جهان از زمانه خود جلو است و آن را باید چون صلیبی بر دوش بکشد و در نهایت هم ناامید که در این ولایت هیچ چیز درست نمی‌شود. چرا زندگی هدایت این همه اهمیت دارد؟ چون زندگی او در واقع به شکلی تراژیک داستانش را کامل می‌کند. بی‌شک از همین رو بود که سیاست‌گذاران فرهنگی رژیم گذشته چندان دل خوشی از او نداشتند؛ چون به آنها مدام یادآوری می‌کند که کجای کار قرار دارند. یعنی این سیاست‌مدارنیتنه از بالا بدون آزادی سیاسی چه احوالی به دنبال داشت. اما نکته جالب تر آنکه این بغض نسبت به هدایت به دولتمردان گذشته محدود نشد و جریان فرهنگی و هنری دولتی امروز نیز به مراتب بیش از گذشته از او بیزار است. علت چیست؟ این ماجرا مفصل است، جالب اینکه حتا رسانه‌ی ملی از بردن نام او نیز ابا دارد. حال خودتان غلظت ماجرا را در نظر بگیرید. بگذریم که برخی شبانه روز خودشان را گذشته‌اند و درباره‌ی هدایت می‌نویسند و بعد هم می‌گویند: نویسنده‌ی ضعیفی بوده و یکی نیست بگوید، برادر جان! اگر اینقدر ضعیف و بی‌مایه است، چرا دست از سرش برنمی‌دارید و اینهمه وقت خود را برای بررسی آثار او تلف می‌کنید؟!

چرا دست از سر هدایت برنمی‌دارند، چون هدایت ناقل ویروس واگیر آگاهی است، از آن نویسنده‌هایی که وقتی آثارشان را می‌خوانی با لگد به ماتحت آدم می‌زند تا برق از کله طرف پریده و حجاب از مقابل چشمانش کنار برود و نگاهی تازه نسبت به دنیا پیدا کند. در مورد من که لااقل اینگونه بوده است. در نوجوانی که آثار هدایت را خواندم، چنان تاثیری برمن گذاشت که جهان را نمی‌توانستم به صورت ساده انگارانه گذشته ببینم، چنان که ادبیات را. اینطور بود که سراغ ادبیات جدی تری رفتم، چون آثار کم مایه و سرگرم کننده‌ی سابق دیگر جواب گویم نبود. البته برخلاف شایعه‌ها، با خواندن آثار هدایت خودکشی نکردم، میلی هم به این کار نداشتم، چون هدایت به من می‌گفت: زندگی کن اما در این زندگی راه درست را پیدا کن...!

ماجرای هدایت اما تمام شدنی نیست، همچنان که داستانش نیز تمام نشده‌اند. خوب یا بد، ضعیف یا قوی فعلاً جریان دارند و البته هنوز هم بازتاب دهنده‌ی بخش مهمی از روح زمانه‌اند. شک نداشته باشید! به همین خاطر است که امروز کسانی پیدا می‌شوند که در یک مراسم جمعی ادبی او را لعن کنند! جالب است نه؟! این هم از آن اتفاقی‌هایی‌ست که در این مملکت فقط می‌تواند بیفتد. به خاطر همین است که شاخص‌های یک جریان ادبی خاص و دولتی سالهاست که می‌کوشند چهره‌ی هدایت را و البته ارزش آثار او را مخدوش کنند و چه بیشتر پیش می‌روند کمتر نتیجه می‌گیرند، زیرا این‌ها همه نشانه‌ی اهمیت این آثار است.

آثار هدایت بعد از هفتاد هشتاد سال هنوز زنده و سرحال‌اند، زیرا

اگر فراموش شده و بی‌تاثیر بودند، نیازی به این همه تلاش برای نفی آنها نبود. این مهم نشان می‌دهد که هدایت چگونه و با چه حد از هوشمندی و درک از دردهای درمان‌ناپذیر جامعه ایرانی به مبارزه با آنها برخاسته است. مبارزه‌ی بی‌امان علیه کوتاه‌بینی، خشک‌اندیشی و... که همچنان ادامه دارد.

راستش وقتی یادم می‌افتد، جلال آل احمد با چه ساده‌انگاری درباره‌ی خودکشی هدایت صحبت کرده و آن را رمانتیک بازی خوانده، به این نتیجه می‌رسد که چقدر درک یک سری مسایل برایش ناممکن بوده، مخصوصاً وقتی می‌گوید، اگر خرقه‌یی داشتیم به غلامحسین ساعدی می‌دادم، تا اندازه‌ای دلم برای او می‌سوزد، زیرا به این نتیجه می‌رسد که آل احمد چقدر از درک زمانه و جایگاه خود دچار سوء تفاهم بوده. شاید آل احمد فکر می‌کرد داستان نویس بهتری ست تا غلامحسین ساعدی که البته اینطور نبوده، یعنی خودش اینقدر ساده بوده که چنین فکری کند؟ یا شاید فکر می‌کرده روشنفکر تاپ یا لیدر یک جریان روشنفکری بوده، این یکی معقولتر به نظر می‌رسد. بنابراین شاید به ظاهر هم بوده، لااقل در مبارزه‌ی سیاسی با رژیم گذشته، اما همین اندک اعتبار مبارزاتی آل احمد، وقتی با خواندن کتابهای غرب زدگی و خدمت و خیانت روشنفکران می‌فهمیم، چقدر از ماجرا پرت افتاده و در زمینه‌ی درک روزگار خود، مدرنیته و آن اتفاقی که در دنیا افتاده، ضعیف عمل کرده و به واقع در ذهنیتی بسته گرفتار آمده، همان اعتبار مورد اشاره هم مخدوش می‌شود. یعنی راستش همین جاست که هدایت رودرروی آل احمد قرار می‌گیرد، هدایت نویسنده‌ی شاخص روزگار تجدد ایرانیان است. کسی که با حفظ ارزش‌های فرهنگی ایرانی می‌خواهد پذیرای مدرنیته باشد و البته آل احمد شاخص جریان عقب‌گرد، چرا که درک نادرستی از تجدد دارد و آن را در حد غربزدگی فرو می‌کاهد.

از سوی دیگر خودکشی هدایت رمانتیک بازی نبود، که اگر بود امروز کسی به آن توجهی نداشت و اینقدر نکته‌ی کلیدی در درک هنر و جهانی‌بینی تراژیک هدایت نبود. مساله به مراتب مهم‌تر از این حرفهاست که ساده انگارانه درباره‌اش نظر داد. نویسندگان بسیاری خودکشی کرده‌اند، چه در ایران و چه در خارج از کشور، اما تنها خودکشی هدایت است که چنین ابعاد عجیب و غریب و فرار اتفاقی در زندگی یک نویسنده پیدا می‌کند. اینکه هدایت تا چه اندازه از این مساله آگاه بوده، خود جای سوال است. اینکه او می‌دانست با خودکشی چه نقش ماندگار و تاثیرگذاری بر جریان‌های فکری و هنری بعد از خود می‌گذارد.

او یکبار هم قبلاً این کار را کرده بود، از بالای پل خود را به رودخانه انداخته بود و جالب اینکه عشاق قایق سوار در آن شب تاریک متوجه او شده و نجاتش داده بودند. شاید اگر آن زمان این اتفاق افتاده بود، خودکشی او رمانتیک و البته بی‌تاثیر و امری فراموش شده بود. اما نهایتاً او آگاهانه تر دست به این کار زد.

خودکشی صادق هدایت، اتفاقی مهم در تاریخ معاصر این مرز بوم. اتفاق تلخی است، اما این تلخی می‌تواند بهانه‌ی باشد برای پیش کشیدن فرصت دیگر برای سخن گفتن درباره‌ی صادق هدایت. مردی که روح زمانه‌ی خود بود و امتداد آن را در این روزگار نیز می‌توان احساس کرد.

دموکراسی نوپا مانع...؟

شکی نیست که انتخابات ریاست جمهوری و شوراهای ولایتی ۱۶ حمل، با توجه به شرایط و اوضاعی که افغانستان دارد، یک رویداد تاریخی و قابل بحث است. دموکراسی نوپای کشور با این رویداد جان تازه‌یی گرفت و گامی به پیش نهاد که در نفس خود تلاش مهمی است برای عقلانی‌سازی سیاست افغانی که ۱۳ سال پیش عادت چندانی به آن نداشت. اما انتخابات ۹۳ از جنبه‌های کلی، تفاوت چندانی با انتخابات‌های گذشته نداشت و با آنکه نشان داد، دموکراسی آهسته آهسته دارد پا میگیرد، بازگوکننده‌ی حضور قوی مناسبات و ارزشهای تباری-قبیله‌یی نیز بود که مردم‌سالاری را تهدید میکند. حالا پس از انتخابات، چیدمان قومی تیم‌های انتخاباتی که ناشی از سهمیه‌بندی تباری قدرت سیاسی در افغانستان است، ذهن هر شهروند افغان را نگران پس‌لرزه‌های انتخابات کرده است: آیا نامزدان ریاست جمهوری به نتایج

زیادتر چیره میشود. از سوی دیگر، بسیاری از شهروندان کشور نیز با اتکا بر معیارهای قومی و قبیله‌یی به پای صندوقهای رای رفتند. درست است که شهروندان افغانستان با شرکت در انتخابات ریاست جمهوری ۱۶ حمل، گامی به سوی دموکراتیزه‌کردن سیاست افغانستان برداشتند، اما آنها هم مانند نامزدان مورد نظرشان برخاسته از مرز و بوم افغانستان هستند؛ سرزمینی که هنوز زود است گفته شود، برتری‌خواهی تباری و قبیله‌یی از آن رخت بر بسته است. شهروندان افغانستان هنوز به گونه‌ی امیدوارکننده و قناعت بخش با سیاست عقلانی و تساهل عادت نکرده اند که شکست‌پذیر باشند. این شکست‌ناپذیری گاهی مثل سهم‌گیری گسترده در روند انتخابات ۹۳ با وجود همه‌ی تهدیدها از سوی طالبان و سایر گروه‌های هراس افکن، برآیند مثبت و سازنده دارد و گاهی هم میتواند پیامدهای منفی مثل نپذیرفتن نتایج انتخابات را داشته باشد.

شهروندان افغانستانی هنوز به گونه‌ی امیدوارکننده و قناعت بخش با سیاست عقلانی و تساهل عادت نکرده اند که شکست‌پذیر باشند. این شکست‌ناپذیری گاهی مثل سهم‌گیری گسترده در روند انتخابات ۹۳ با وجود همه‌ی تهدیدها از سوی طالبان و سایر گروه‌های هراس افکن، برآیند مثبت و سازنده دارد و گاهی هم میتواند پیامدهای منفی مثل نپذیرفتن نتایج انتخابات را داشته باشد. حالا اگر هر دو (تمامیت خواهی تباری-قبیله‌یی نامزدان ریاست جمهوری و شکست‌ناپذیری خطرناک‌تر میشود و نگرانی‌های پسانتخاباتی هم بیشتر.

حالا اگر هر دو (تمامیت خواهی تباری-قبیله‌یی نامزدان ریاست جمهوری و شکست‌ناپذیری سنتی رای‌دهندگان) را یکجا کنیم، پیش‌بینی‌ها خطرناک‌تر میشود و نگرانی‌های پسانتخاباتی هم بیشتر. در صورت بحرانی‌شدن اوضاع، این طالبان اند که بیشترین سود را خواهند برد؛ نیرویی که بازنده‌ی اصلی در انتخابات ریاست جمهوری و شوراهای ولایتی ۱۶ حمل خوانده میشود. بدین ترتیب، شهروندان کشور و نامزدان ریاست جمهوری که با سهم‌گیری در روند دموکراسی، هراس افکنان را منزوی کردند، در صورت ایجاد آنا‌رشی و هرج و مرج، آب به آسیاب تروریستان می‌ریزند و زمینه‌ی نیروگیری بیشتر آنان را فراهم میکنند. اما امید می‌رود که هم سیاستگران و هم رای‌دهندگان با توجه به حساسیت اوضاع و شرایط کنونی، راهی را برگزینند که به نفع مردم‌سالاری، ترویج سیاست عقلانی و فرهنگ همزیستی مسالمت‌آمیز باشد.

اعلام‌شده از سوی کمیسیون انتخابات احترام میگذارند و در صورت شکست در این روند، پیروزی حریف را می‌پذیرند؟ در حال حاضر به اساس گزارشهای اولیه‌یی که از شمارش آرا در کمیسیون انتخابات می‌رسد، سه تن از نامزدان ریاست جمهوری (زلمی رسول، عبدالله عبدالله و اشرف غنی احمدزی) بیشترین آرای مردم را در انتخابات به دست آورده اند و در چهارچوب یک مثلث رقابتی پیش می‌روند. اما در حالیکه شمارش آرا در مراحل ابتدایی‌اش قرار دارد و هیچ اظهارنظر رسمی از سوی مسوولان کمیسیون انتخابات نشده است، دو تن از نامزدان یادشده از حالا پیروزی خودشان را به رخ یکدیگر میکشند و مدعی گرفتن بیش از ۵۰ درصد آرا هستند؛ نامزدانی که تجربه‌ی گذشته نشان میدهد، گراف شور و هوای ارگرفتن شان خیلی بالا است و در برخی موارد تمامیت‌خواهی قبیله‌یی و جهادی بر عقل دموکراسی‌شان

نگاه اجمالی به ارتباطات...

که ممدوح تمام علاقه‌جاتی که طرف شمالی این حصه‌ی رود اکسس که در قبضه خود دارند، تخلیه نمایند. بر این فهمیدگی و دانستگی صریح که تمام علاقه‌جات طرف جنوب این حصه رود اکسس می‌باشند و الان در قبضه و تصرف جناب ممدوح نیستند، جناب محتشم‌الیه را در عوض داده و تسلیم نموده شوند. و سرهنری مارتیمیر دیورندکی (سی. آی. سی. ای)

فازن سرکتری دولت عالی‌هی هند به واسطه‌ی این نوشته از جانب دولت بهیبه‌ی برتاینه اقرار و اعتراف می‌کنند که تحویل و تسلیم نمودن علاقه‌جات مزبور واقع طرف جنوب رود اکسس به جناب امیر صاحب یک شرط واجب و اصلی این تدبیر و معامله می‌باشد و متعهد می‌شوند که بند و بست‌های همراه دولت روس جهت تحویل و تسلیم نمودن علاقه جات مذکور شمالی و جنوبی دریای آمویه (اکسس) کرده خواهند شد. فقط المرقوم ۱۲ ماه نوامبر ۱۸۹۳ عیسوی مطابق با ۲ ماه جمادی الاول ۱۳۱۱ هجری." ادامه دارد

برگی از تاریخ

ارتش افغانستان در آخرین روزهای سقوط حکومت محمد داوود

"ارتش: ۶۸۰۰۰ سرباز جلی و ۶۵۰۰ صاحب منصب.

نیروی هوایی: ۲۱۰۰ سرباز جلی و صاحب منصب که عمله و فعله‌ی ۲۰۰ فروند هواپیمای جدید را که اکثراً میگ بود تشکیل میدادند.

نیروی دفاع هوا: ۵۰۰۰ سرباز جلی و صاحب منصب با تجهیزات عصری به شمول راکتهای سام ۲ ترکیب قومی: سربازان جلی مخلوطی از اغلب گروه‌های قومی-زبانی اند تقریباً متناسب با نفوس مملکت. صاحب منصبان اکثراً پشتون می باشند، از ۴۳ جنرال عالی رتبه ۳۵ نفر پشتون، یک نفر نورستانی، یک نفر هزاره، یک نفر پنجشیری (تاجیک)، یک نفر ازبک و چهار نفر سید (به اصطلاح عرب) می باشند. از جمله‌ی ۹۶ صاحب منصب که در ایالات متحد امریکا آموزش دیده اند، ۹۳ تن پشتون و فقط ۳ تن غیرپشتون اند. ترکیب قبیله‌ی قوماندانی اعلا‌ی افغان:

محمدرزایی (عشیره‌ی شاهی)	(۸ تن)
پوپلزایی	(۲ تن)
صافی	(۱ تن)
ملاخیل	(۱ تن)
ناصری	(۵ تن)
ترهخیل	(۱)
وردک	(۲ تن)
اورباخیل	(۲ تن)
مهمند	(۱ تن)
منگل	(۲ تن)
کاهور	(۱ تن)
سهاک	(۱ تن)
نورزایی	(۱ تن)
جبارخیل	(۱ تن)

این انتسابهای قبیله‌ی در تعیین دسته‌بندی‌هایی که در نیروهای مسلح بعد از تسلط کمونیستها رشد کرد و هم در تهدید وفاداری و ترک خدمت که پس از تعرض شوروی داد، حایز اهمیت بود. در کتاب جورج مکگی قصه‌ی کوتاه اما گویا در باره‌ی رابطه‌اش با افغانها هنگامیکه معین وزارت خارجه برای امور شرق نزدیک و جنوب آسیا بود وجود دارد. این قصه طرز تلقی بی‌اعتنایی واشنگتن را در برابر وضع استراتژییک افغانستان و تلاش‌های آن در پی کمک نظامی بخوبی توضیح می‌دهد: "یک تفصیل جالب توجه پیش از دیدار ما از کابل (در سال ۱۹۵۱) رخ داد و آن وقتی بود که دوست خوب من سفیر افغانی، شهزاده محمد نعیم به دیدن من در وزارت خارجه آمد. او گفت که آمده تا کمک نظامی ایالات متحد امریکا را مورد بحث قرار دهد و اشاره نمود که اگر این کمک نزدیک و مشهود نباشد، شاید افغانها مجبور شوند با روسها مفاهمه کنند. من با این احساس که وی از اتکای حکومت افغان بر کمک نظامی روسی که بیهودگی آن عیان و آشکار بود، لاف زده می‌ترساند، گوشی تلفون را گرفتم و از سکرتر خود خواستم که نمره‌ی تلفون سفارت روسیه را برابم پیدا کند. من آنرا روی یک توت‌کاغذ نوشته و به دست شهزاده نعیم دادم که در نتیجه آن هر دوی ما خندیدیم."

بدیل دیگر یعنی کمک نظامی روسی که معین وزارت خارجه مکگی آنرا بسیار جدی تلقی نکرد، سه سال بعدتر از جانب داوود انتخاب گردید که نتایج مصیبت باری هم برای افغانستان و هم برای ایالات متحد امریکا بیار آورد. نعیم شاید از لحاظ دیپلماتیک با مکگی خندیده باشد. اما معلوم است که این رد شوخی آمیز در قبال یک درخواست جدی مساعدت و کمک به مذاق او خوشایند نبود.

نتیجه‌ی دیدار مکگی از کابل در سال ۱۹۵۱ که به یک نومیدی دیگر افغانها منتج شد و غرور پشتونی داوود را جریحه دار ساخت، هنوز هم پایان درامه نبود. پرده از روی آخرین اکت زمانی برداشته شد که داوود در سال ۱۹۵۳ نخست وزیر گردید. داوود فعال و عجول تا این وقت تصمیم قطعی گرفته بود که یکی از اصول عمده‌ی مرام سیاسی او در مورد عصری‌سازی و مساله‌ی پشتونستان همانا بوجود آوردن یک نیروی قوی دفاعی افغانی می‌باشد. وضع نیروهای مسلح در این وقت رقت انگیز بود. آنها که اکثراً از پیشکیمهای قبیله‌ی تشکیل می‌شدند، وفاداری اصلی را بجای حکومت مدیون خویشاوندان نزدیک خود بودند و به یونیفورمهای ژنده که به قد و اندامشان نمی‌خواند، ملیس و به انواع مختلط اسلحه‌ی قدیمی مجهز بودند. این کاریکاتور مضحکی از یک ارتش به شمار می‌آمد.

در اکتوبر ۱۹۴۵ بعد از آنکه آیزنهاور، رئیس جمهور ایالات متحد امریکا شد، داوود که فکر میکرد نیازمندیهای نظامی او شاید جواب موافق تری از یک صاحب منصب عسکری هم مسلک حاصل کند، برادر خود شهزاده نعیم را که جدیداً به عنوان وزیر خارجه مقرر شده بود، به نزد وزیر خارجه، جون فوستر دالاس فرستاد تا یک درخواست آخری برای کمک نظامی تقدیم نماید. دالاس گفت که وضع را مطالعه خواهد کرد و دو ماه بعدتر در ۲۸ دسامبر در ضمن یادداشتی به سفیر افغانی در واشنگتن، محمد لودین جواب داد: "دادن کمک نظامی به افغانستان مشکلاتی را خلق خواهد کرد و با نیرویی که بوجود خواهد آورد، پیامدهای آن جبران نمی‌شود. افغانستان در عوض درخواست سلاح، باید منازعه‌ی پشتونستان را با پاکستان حل و فصل کند."

برای تاکید براینکه چه مشکلاتی را دالاس مد نظر داشت، او یک کاپی همان یادداشت را به امجد علی، سفیر پاکستان در واشنگتن فرستاد. یکی از دلایلی که چرا دالاس درخواست افغانی را رد کرد، برخلاف توقع اظهارات قوی ضد کمونیستی بود که از جانب ماموران افغانی در درخواست بکار برده شده بود تا کمک نظامی امریکا را توجیه نمایند. این اظهارات جدی دالاس را به این نظر کشاند که اگر افغانها هم اکنون اینقدر ضدروسی باشند، ضرور نیست که از بابت آنها احساس نگرانی کرد."

برگرفته از کتاب "کشور شاهی افغانستان و ایالات متحد امریکا از ۱۸۳۸ تا ۱۹۷۳"، تالیف لیون پاولادا و لیلیاپاولادا، ترجمه‌ی غلام صغدر

پنجشیری، چاپ پشاور: ۱۹۹۰

بازی مرگبار...

بنام پدیده‌ی آزادی بیان، رشد رسانه‌های آزاد و در مجموع به حیث یک دستاورد بشمارند، که اگر چنین باشد نمی‌توان رئیس‌جمهور کرزی را نیز ملامت شمرد!!! (۳) اینجاست که بنیادگرایان اسلامی برای مقابله با "تهاجم فرهنگی"، حتا بر سر و صورت، لباس و نحوه‌ی پوشش انسان‌ها به ویژه زنان قیود می‌گذارند؛ کاری که در حال حاضر "اشرف المدارس" مسوولیت آنرا در شمالشرق کشور به عهده گرفته است.

یورش فرهنگی غرب بر جهان سوم که کشورهای اسلامی هم شامل آن می‌باشد، مساله‌ی انکارناپذیر است و به ویژه در دوران جهانی‌شدن، پدیده‌ی جبری و غیرقابل مهار می‌باشد که نه با آه و ناله‌ی ناسیونالیستی میتوان جلو نفوذ آنرا گرفت و نه هم با شورش و عصیان اسلامی. حتا سلفی‌هایی که خون "امارت اسلامی" و "خلافت" در رگهایشان می‌جوشد، هرگز در مقابله با "دشمنان اسلام" از شمشیر، نیزه، شتر و اسب دوران صدر اسلام و "خلفای راشدین" استفاده نمی‌کنند، بلکه با مدرن‌ترین جنگ‌افزارها، وسایط و تجهیزات ساخته‌ی سرمایه‌داری غرب علیه آنان می‌جنگند و در تبلیغات‌شان هم از رسانه‌ها و شبکه‌های اجتماعی اترنیتی مال سرمایه‌داری بهره می‌برند؛ سرمایه‌داری‌یی که سلفی‌ها به باور خودشان با آن سر سازگاری ندارند و علیه یورش فرهنگی آن مبارزه میکنند. یعنی سلفی‌ها هم در عمل پی برده اند که نمیشود با جبر جهانی‌شدن فرهنگ سرمایه‌داری مقابله کرد، اما در

ظاهر تلاش میکنند تا شکست خود را با انتحار و ترور بپوشانند.

مساله‌ی دیگری که در بحث یورش فرهنگی باید به آن دقت کرد، اینست که هر ایدیولوژی و جامعه‌یی دید متفاوتی به این پدیده دارد و برداشت‌ها نسبت به آن نسبی است نه مطلق. یعنی هر گروهی از دید خود به یورش فرهنگی نگاه میکند و آنرا رد یا تایید میکند.

هر کشوری که از قدرت برتر اقتصادی-سیاسی در جهان برخوردار باشد، قدرت برتر فرهنگی را هم دارا است و پیش‌قراول یورش فرهنگی به کشورهای دیگر می‌باشد. فرض کنید که اگر "خلافت اسلامی" مورد نظر سلفی‌ها تا حال ادامه می‌یافت، چه بر سر فرهنگ‌ها و مناسبات بومی کشورهایی که دست امپراتوری اسلامی عرب به آنجا نرسید، می‌آمد؟

حتماً سلفی‌ها میدانند که امپراتوری اسلامی عرب با یورش بر حوزه‌ی تمدن آریایی چه جفاهایی در حق زبان پارسی و فرهنگ این سرزمین کرد. دست‌کم نقل چند پاراگراف از کتاب "دو قرن سکوت" دکتور زرینکوب در مورد کتاب‌سوزی‌های تجاوزگران عرب و جنایت‌های تکان‌دهنده‌ی آنها علیه زبان و فرهنگ آریایی را اینجا لازمی میدانم: "در طی دو قرن، سکوتی سخت ممتد و هراس‌انگیز بر سراسر تاریخ و زبان ایران سایه افکنده‌است و در تمام آن مدت جز فریادهای کوتاه و وحشت‌آلود اما بریده و بی‌دوام، از هیچ لیبی بیرون نتراویده‌است و زبان پارسی که در عهد خسروان از شیرینی و شیوایی سرشار بوده است، در سراسر این دو قرن، چون زبان گنگان ناشناس و بی‌اثر مانده است و مدت دراز گذشته است تا

ایرانی قفل خموشی را شکسته است و لب به سخن گشوده است.[...] آنچه از تأمل در تاریخ بر می‌آید این است که عربان هم از آغاز حال، شاید برای آن که از آسیب زبان ایرانیان در امان بمانند و آن را چون حربیه‌ی تیزی در دست مغلوبان خویش نبینند، در صدد بر آمدند تا زبان‌ها و لهجه‌های رایج در ایران را از میان ببرند. آخر این بیم هم بود که همین زبانها خلقی را بر آنها بشوراند و ملک و حکومت را در بلاد دور افتاده‌ی ایران به خطر اندازد. به همین سبب هر جا که در شهرهای ایران به خط و زبان و کتاب و کتابخانه بر خوردند با آنها سخت به مخالفت برخاستند.[...] نوشته‌اند که وقتی قتیبه بن مسلم، سردار حجاج، بار دوم به خوارزم رفت و آن را باز گشود، هر کس را که خط خوارزمی می‌نوشت و از تاریخ و علوم و اخبار گذشته آگاهی داشت از دم تیغ بی‌دریغ در امان نمی‌گذاشت و هیربدان قوم را یکسر هلاک نمود و کتابهایشان همه بسوزانید و تباه کرد تا آنکه مردم رفته رفته امی ماندند و از خط و کتاب بی بهره گشتند و اخبار آنها فراموش شد و از میان رفت. این واقعه نشان می‌دهد که اعراب زبان و خط مردم ایران را به مثابه‌ی حربیه‌یی تلقی می‌کرده‌اند که اگر در دست مغلوبی باشد، ممکن است بدان با غالب درآویزد و به ستیزه و پیکار بر خیزد. از اینرو شگفت نیست که در همه شهرها برای از میان بردن زبان و خط و فرهنگ ایران به جد کوششی کرده باشند. شاید بهانه‌ی دیگری که عرب برای مبارزه با زبان و خط ایران داشت این نکته بود که خط و زبان مجوس را مانع نشر و رواج قرآن می‌شمرد." (۴) اما سلفی‌ها به یقین که این جنایت اعراب را تجاوز فرهنگی نمی‌دانند، زیرا به باور

آنها، آنچه پیش از اسلام بوده، منسوخ و مردود است و وظیفه‌ی "خلافت اسلامی" این است که در کنار برقراری حکومت مبتنی بر شریعت اسلام، فرهنگ و رسوم "طاغوتی" را هم از میان بردارد و بجای آن "فرهنگ اسلامی" را پایه‌گذاری کند.

تهاجم فرهنگی‌یی که سلفی‌های "حزب التحریر" و "جمعیت اصلاح افغانستان" اینهمه علیه آن تبلیغ میکنند، پیامد جبری تکامل بشری است و یک گام به پیش در تاریخ است نه به پس. کشورهایی هم که این روند را مدیریت میکنند، از نظر اقتصادی-سیاسی دست برتری در جهان دارند و از مدرن‌ترین و دموکراتیک‌ترین فرهنگ‌ها برخوردار اند.

فرهنگ‌هایی در جهان سوم که ظرفیت تعامل و داد و ستد با فرهنگ‌های یورشگر را داشته باشند، نه تنها که میتوانند در این روند زنده بمانند بلکه تعمیم یافته و پخته‌تر میشوند.

حالا پرسش مهمی که مطرح میشود اینست: بنیادگرایان اسلامی چه بدیلی در برابر "تهاجم فرهنگی" غرب دارند؟

در حال حاضر الترناتیف علمی و قانع‌کننده‌یی در این زمینه وجود ندارد و آنهایی هم که تلاش کرده اند تا بدیل مناسبی برای آن ارایه کنند، شکست خورده اند. حتا رویزیونیست‌های اسلامی هم که در صدد مطابقت دادن اسلام با ارزشهای امروزی هستند، از سوی تندروان اسلامی مرتد و از دین برگشته خوانده میشوند و نتوانسته اند جای پای بزرگی برای خود باز کنند.

تندروی اسلامی که تمام راه‌ها را برای خودش در این زمینه بسته می‌بیند، سعی میکند وحشت و تندروی‌اش را در پوشش مبارزه با "تهاجم فرهنگی" پیش ببرد.

ادامه دارد

بررسی شتاب زده از...

را مرفوع ساختند. دوم اینکه تلویحاً فهماندن انگیزه به یک چریک ضروری بود تا جهت حصول پیروزی به فداکردن خود تن در دهد. یعنی افغانها و اسلام این انگیزه را تشکیل میداد. چنانچه آنها در جهاد جنگیدند و بخاطر حراست خانه‌ها و فامیل خویش رزمیدند. سوم اینکه عوارض مطلوب زمین ضروری بود. بیشتر از دو سوم افغانستان را کوههای نامهربان تشکیل داده که صرف به مردم محلی آنجاها معلوم بوده و من در این مورد شکی ندارم. چهارم اینکه یک پناهگاه امن ضروری بود، یعنی پایگاه محفوظ که چریکها جهت آسایش و آماده گی مجدد بدون احساس خطر کدام حمله به آن رجوع نمایند. البته پاکستان چنین پناهگاهی را به مجاهدین فراهم ساخته بود. پنجم و از همه مهمتر اینکه یک جنبش مقاومت نیازمند پشتیبانان خارجی است که آنها نه تنها هدف جنبش در گردهمایی‌های بین‌المللی بازگو نماید بلکه منیحت یک منبع سخاوتمندانه‌ی پولی نیز قلمداد شود. ایالات متحد امریکا و عربستان سعودی این نقش را به خوبی ادا کردند. ادعای جنرال اختر در مورد درست ثابت گردید. چنانچه تمام اجزای موفقیت نظامی در این زهفته بود. من نیازمند این بودم که جهت ضبط و ربط خرس چطور و از کجا باید ضربات مرگباری را آغاز نمود."

موصوف ادامه داده می‌نویسد: "من در ضمن هفته‌های اول با جنرال اختر در مورد یک مشی تمام عیار جنگ به مذاکره میپرداختم. به نظر وی ۱۹۸۴ باید سالی می‌بود که در خلال آن شوروی‌ها بطور کلی وضعیت دفاعی را اختیار نموده و بدین ترتیب به محافظت مراکز سیاسی مهم، خطوط ارتباطی و تاسیسات کلیدی مانند میدان‌های هوایی، بندها، مراکز صنعتی و تاسیسات برق آبی باید تاکید میوزید. وی پیش بینی نمود که دشمن جهت محافظت بیشتر چنین نکات آسیب پذیر می‌بایست متوسل به عملیات بزرگی میشد، احتمال چنین عملیات بخاطر از هم گسیختن راههای ا کمالاتی مجاهدین در نوار متصل به مرز پاکستان و یا در نواحی‌یی که پایگاه

عملیاتی مجاهدین در مجاورت آن موقعیت داشت مانند شهرهای مهم و یا حدود پایگاه‌های هوایی کابل و بگرام امکان پذیر بود. علاوه‌ا، دره‌ی پنجشیر که عموماً به مثابه‌ی تخته‌ی خیز حملات برشاهراه سالنگ محسوب گردیده و در ظرف سه سال اول جنگ تقریباً شش بار مورد هجوم وسیع قرار گرفته نیز به حیث منطقه‌ی دیگر مورد حملات شوروی ها درآمد."

دگروال یوسف در جای دیگر می‌نویسد: "من مسوول جنگیدن در یک جنگ چریکی به شیوه‌ی خونریزی از هزار جناح بودم. من به نقاط حساس و آسیب پذیر دشمن مانند شاهراه سالنگ، نیروی اکمالاتی، بندها، پل‌ها، پایب‌لاینها، پوسته‌های

مجاهدین بجز دریافت کمک مالی چیز دیگری بدست نمی‌آوردند. این مهم نبود که استراتژی من تا چه حد متبلور گردد، بلکه اجراءات متکی بر میسر بودن یک خزینة‌ی حجیم بود تا ذریعه‌ی آن قوای من باید تسلیح، تربیه و سوق میگردد. تقریباً نصف این پول از جانب مالیه‌پردازان عمده یعنی ایالات متحد امریکا سرازیر میشد؛ در حالیکه متباقی آنرا حکومت عربستان سعودی و یا اشخاص متمول عرب می پرداختند." و یا زمانیکه از کار مشترک خود با سی. آی. ای یاد می‌کند، چنین پرده برداری می‌نماید: "۱- نخستین معرفی من با کیسی در سال ۱۹۸۴ صورت پذیرفت و در طی ماه‌های آینده آن راجع به بعضی مناسبت‌ها مکرراً

"مهم ترین کار سی. آی. ای خرج کردن پول بود. این امر همواره موجب کدورت امریکایی‌ها میشد و من به نقطه‌ی مورد نظر آنها پی برده میتوانم. یعنی اینکه آنها به سرنی چی پول میدادند، لیکن آهنگ آنرا شنیده نمیتوانستند. سی. آی. ای مجاهدین را از طریق صرف نمودن پول مالیه پردازان امریکایی پشتیبانی میکرد. چنانچه برای سالها به ارزش بلیونها دالر اسلحه، مهمات و وسایل را بدین جهت خریداری نموده اند. این عبارت از بخش مخفی تدارک اسلحه‌ی ایشان بود که همواره جریان میداشت. رویهمرفته این از برکت مشی پاکستان بود که امریکایی‌ها ابتداً به توزیع پول و اسلحه به‌مجرد رسیدن به کشور کاری نداشتند. امریکایی‌ها هیچگاه مجاهدین را آموزش نداده و با ایشان تماس مستقیم نگرفتند و هیچ‌یک از ماموران عالی‌رتبه‌ی امریکایی سری به افغانستان نزدند."

با وی ملاقات‌هایی داشتم. طوریکه من به زودی احساس نمودم که چانس موفقیت در افغانستان منوط به مقدار و نوع اسلحه‌یی بود که ما وصول مینمودیم. بدین ارتباط ما همیشه مرهون سی. آی. ای و از طریق آن مدیون پشتیبانان خویش یعنی حکومت‌های ایالات متحد امریکا و عربستان سعودی بوده ایم. تجارب من از سی. آی. ای در چهار سال که با آی. اس. آی بودم، گسترش یافت. لیکن من نکات برجسته‌ی چنین تجارب را در این فصل گردآوری نمودم، چون به گمان من این بهترین راهی است تا از آن طریق خواننده در مورد مفهوم و مقصود اصلی فعالیت‌های آن اداره قضاوت نماید.

۲- کیسی دارای استعداد و زرنگی بدعت، تیزفکری و دسترسی‌های خارق العاده مانند جمیز باند بود.

وی به حیث یکی از افراد اداره استراتژیکی در جنگ جهانی دوم در این وقت شورویها را در عوض نازیها مورد عتاب قرار میداد. بدخواهان وی این عمل‌اش را مشخصه‌ی فرودآمدن پاراشوت در نیمه‌ی شبه میخواندند، لیکن وی همراه مستر ای مسایل نظامی مشهود را به ندرت مورد مذاکره قرار میداد. وی در چوکات مبارزه‌ی چریکی به استراتژی و دشواری‌های جنگ پی برده بود.

عزیمت کیسی از اسلام آباد مانند مراجعت‌اش همیشه در شب صورت میگرفت. وی طبق معمول به عربستان سعودی مراجعت میکرد تا با همتای خویش، شهزاده ترکی در مورد امداد مالی آن حکومت در سال آینده به جهاد مذاکره نماید. گرچه تدابیر امنیتی وضع شده برداشته میشد، لیکن من با رفتن وی متاسف میشدم. وی یک دوست مقتدر و عملی در بلاک امریکا بود که به شایستگی و نقاط ضعف مجاهدین پی برده بود. او آماده بود تا استدلال و براهین ما را در مسایل عملیاتی از صمیم قلب شنیده و یا آنرا بارها بپذیرد. وی در مورد قضاوت مسلکی ما به حیث عساکر با داشتن معلومات محرمانه در مورد اینکه در افغانستان کدام کارها ممکن و کدام‌هایش ناممکن بود، ارج فروان قابل بود. اگر فقط چند تن از زبردستان وی نیز چنین میکرد، امروز چندین هزار میلیون دالر پس‌انداز و عده‌ی بیشمار مردم نجات می‌یافتند.

۳- مهم‌ترین کار سی. آی. ای خرج کردن پول بود. این امر همواره موجب کدورت امریکایی‌ها میشد و من به نقطه‌ی مورد نظر آنها پی برده میتوانم. یعنی اینکه آنها به سرنی چی پول میدادند، لیکن آهنگ آنرا شنیده نمیتوانستند. سی. آی. ای مجاهدین را از طریق صرف نمودن پول مالیه پردازان امریکایی پشتیبانی میکرد. چنانچه برای سالها به ارزش بلیونها دالر اسلحه، مهمات و وسایل را بدین جهت خریداری نموده اند. این عبارت از بخش مخفی تدارک اسلحه‌ی ایشان بود که همواره جریان میداشت. رویهمرفته این از برکت مشی پاکستان بود که امریکایی‌ها ابتداً به توزیع پول و اسلحه به‌مجرد رسیدن به کشور کاری نداشتند. امریکایی‌ها هیچگاه مجاهدین را آموزش نداده و با ایشان تماس مستقیم نگرفتند و هیچ‌یک از ماموران عالی‌رتبه‌ی امریکایی سری به افغانستان نزدند."

ادامه دارد



مردم

دو هفته، یک نگاه

از اعلامیه‌های مرکز مطالعات صلح و توسعه:

اشتراک شکوهمند مردم در انتخابات ۹۳، دست رد بر سینه‌ی بنیادگرایان جنگ طلب

۱۷ حمل ۱۳۹۳ هجری خورشیدی

سومین انتخابات ریاست جمهوری و شوراهای ولایتی افغانستان، یک بار دیگر رقابت میان دموکراسی و بنیادگرایی اسلامی، و پیروزی مردم سالاری بر تندروی اسلامی را نشان داد. شهروندان افغان در حالی که بارها از سوی تروریستان طالب تهدید به مرگ شده و از رفتن به پای صندوق‌های رای‌دهی برحذر شده بودند، برخلاف برخی پیش‌بینی‌ها، با سهم‌گیری گسترده در روند انتخابات، پاسخ قاطع و محکمی به تهدیدهای تروریستان دادند. انتخابات ریاست جمهوری و شوراهای ولایتی ۱۶ حمل، از همه مهم‌تر نشان‌دهنده‌ی محبوبیت دموکراسی و خوشبینی مردم نسبت به آینده‌ی کشور بود و در عین حال، میزان نفرت و انزجار شهروندان افغانستان را از بنیادگرایی اسلامی و تروریستان طالب بازگو کرد. این موضوع برای کشور ما که خطر تندروی اسلامی و تروریسم با گذشت هر روز بیشتر آنرا تهدید میکند، از اهمیت ویژه‌ی برخوردار است.

پیش از انتخابات، پیش‌بینی عده‌ی این بود که مردم به دلیل ناراضیاتی از دولت کابل و بدبینی نسبت به آینده‌ی سیاسی کشورشان که ناشی از گسترش فساد و بحران ناامنی است، اشتراک چندانی در انتخابات ریاست جمهوری و شوراهای ولایتی نخواهند کرد. اما سهم‌گیری قوی و گسترده‌ی مردم در این روند دموکراتیک، یک بار دیگر نشان داد که هر قدر هم ناراضیاتی مردم نسبت به دموکراسی بیشتر باشد، وقتی با دو گزینه‌ی بنیادگرایی اسلامی و مردم سالاری روبرو شوند، دومی را انتخاب می‌کنند. مردم افغانستان در چند دهه‌ی گذشته بیشتر از دیگران تندروی اسلامی را به آزمون گرفته اند و به درستی میدانند که چقدر به دموکراسی نیازمند اند.

برای یک شهروند فقیر و نادار که سود چندانی از نظام دموکراتیک کنونی نداشته، تنها همین بسنده است که در این نظام دست‌کم به رای و نظر او ارج می‌گذارند و رهبران سیاسی برای تامین مشروعیت حکومت‌داری‌شان به وی نیاز

دارند. برای این شهروند عادی افغانستان که تجربه‌ی بنیادگرایی اسلامی طالبان(نظامی که کوچکترین ارزش و اهمیتی به رای فردی مردم ندارد و خواستار بیعت بی چون و چرای رعایا به "امیر المومنین" است) را در ذهن دارد، دموکراسی از ارزش بلندی برخوردار است. انتخابات ۹۳ نشان داد که میزان علاقمندی افغانستانی‌ها به دموکراسی با گذشت زمان بیشتر شده است. از این نظر، انتخابات ریاست جمهوری و شوراهای ولایتی ۱۶ حمل، یک گام مهم دیگر برای نهادینه‌شدن دموکراسی بود و این برای کشوری که تازه خون مردم سالاری در رگهایش جاری شده، دستاورد قابل‌قدر و نگهداشتنی است.

مساله‌ی دیگری که در این انتخابات بیشتر روشن شد، علاقمندی مردم به مبارزه‌ی مسالمت‌آمیز بود. شهروندان افغان که جنگ و جنایت را با گوشت و پوست خود حس کرده اند، در انتخابات ریاست جمهوری و شوراهای ولایتی ۱۶ حمل، یک بار دیگر نشان دادند که بیشتر از دیگران ضرورت صلح و مبارزه‌ی مسالمت‌آمیز را درک کرده اند. شرکت گسترده‌ی مردم در این انتخابات پیام جدی‌یی به تروریستان طالب و سایر گروه‌های جنگ طلب داد که با تهدید و ارباب میخواستند مانع رفتن مردم به پای صندوق‌های رای شوند؛ اما با تمام تلاش و تهدیدها نتوانستند مردم را از انتخاب دموکراسی باز دارند.

مردم افغانستان مسوولیت دموکراتیک و انسانی شان را با شرکت در انتخابات ۹۳ بجا آوردند و حالا کمیسیون مستقل انتخابات و کمیسیون سمع شکایتهای انتخاباتی مسوولیت دارند تا از رای مردم پاسداری کنند و نگذارند تا حق بیش از ۷ میلیون شهروند افغانستان قربانی تقلب و جعل‌کاری شود.

نگاه اجمالی به ارتباطات و معاهدات زمامداران افغانی با دولت‌های غربی

توغل
بخش سوم
قراریکه شرح داده شده، در جریان معاهده‌ی اول مورخ ۱۲ نوامبر ۱۸۹۳ میان امیر عبدالرحمان و هانری مارتیمیر دیورند، نماینده‌ی هند بریتانوی، خطوط سرحدی، بویژه در سمت جنوب و جنوب شرق کشور نشانی و تثبیت گردید و به تعقیب آن معاهده‌ی که در تاریخ افغانستان بنام عهدنامه‌ی دیورند مشهور است، امضا شد. نماینده‌ی دولت بریتانیا بر مبنای عهدنامه‌ی ۱۸۷۳ که مورخان افغانی از آن به نام خط شیرعلی یاد می‌نمایند، با امیر افغانستان در خصوص اراضی شمال دریای آمو و

ساحات میان ملحق گاه رود کوکچه و جهیل ویکتوریا، وارد مذاکره می‌گردد. این مذاکرات نشان میدهد که دولت بریتانیا بر مبنای تعهداتش با دولت روس در سال ۱۸۷۳ امیر دست نشاندگی را که از لحاظ مالی و تسلیحات دست‌نگر آن امپراطوری است، وادار می‌سازد تا بر مبنای تعهدات بریتانیا با تزارهای روس تمام ساحاتی را که انگلیس‌ها تعهد سپردن آنرا به امپراطوری تزارها داده بودند، تخلیه نموده و در بدل آن ساحات جنوب رود آکسوس(آمو) را که متعلق به روسها است تحویل گیرد.



پیش از انتخابات، پیش‌بینی عده‌ی این بود که مردم به دلیل

ناراضیاتی از دولت کابل و بدبینی نسبت به آینده‌ی سیاسی کشورشان

که ناشی از گسترش فساد و بحران ناامنی است، اشتراک چندانی در

انتخابات ریاست جمهوری و شوراهای ولایتی نخواهند کرد. اما سهم‌گیری

قوی و گسترده‌ی مردم در این روند دموکراتیک، یک بار دیگر نشان داد که

هر قدر هم ناراضیاتی مردم نسبت به دموکراسی بیشتر باشد، وقتی با دو

گزینه‌ی بنیادگرایی اسلامی و مردم سالاری روبرو شوند، دومی را انتخابات

می‌کنند. مردم افغانستان در چند دهه‌ی گذشته بیشتر از دیگران تندروی

اسلامی را به آزمون گرفته اند و به درستی میدانند که چقدر به دموکراسی

نیازمند اند.

این موضوع میزان وابستگی امیر را به انگلیس‌ها و نقش امیر افغانستان را در عرصه‌ی تثبیت خطوط سرحدی به خوبی نشان داده و عریان می‌سازد که در جریان قرن ۱۹ و بازی بزرگ میان روس‌ها و انگلیس‌ها نقش زمامداران افغانستانی بی‌تاثیر بوده و امیران وابسته در آن عهد بیشتر از نقش پیاده‌ی شطرنج در دست توانای آن دو قدرت را نداشته اند. و اینک اصل متن معاهده دیورند مورخ ۱۲ نوامبر ۱۸۹۳ میان امیر عبدالرحمان و هانری مارتیمیر دیورند: "مایین امیر عبدالرحمان خان(جی. سی. اس. ای) امیر افغانستان و حدود متعلقه‌ی آن در یک طرف و سرهنری مارتیمیر دیورند(سی. سی. ای. اس. ای) فارن سکرتری دولت عالی‌ی هند و نایب وکیل از جانب دولت عالی‌ی طرف دیگر، از آنجایی که دولت بهیبه‌ی بریتانیه به جناب امیر صاحب اظهار داشته اند که دولت روس اصرار می‌کنند از برای کامل عهدنامه ۱۸۷۳ مابین روس و انگلند که بواسطه‌ی آن قرار داده، انفصال یافته بود که رود اکسس یعنی دریای آمو از لیک ویکتوریه(مشهور به سرکول) طرف مشرق تا ملحق گاه رود کوکچه یا رود اکسس باید سرحد شمالی افغانستان باشد و چنانچه که دولت بهیبه‌ی بریتانیه تصور می‌نمایند که بر خودشان واجب است که عمل موافق این عهدنامه نمایند، هرگاه دولت روس نیز به قرار شرایط مذکور عمل کنند، لهذا جناب امیر عبدالرحمان خان(جی. سی. اس. ای)، امیر افغانستان و حدود متعلقه‌ی آن از برای اظهار دوستی خود با دولت بهیبه‌ی بریتانیه و نیز جهت ظاهر ساختن آمادگی برای قبول کردن صلاح و مصلحت دولت بهیبه در اموری که داخل تعلقات خود با دولتهای خارجه دارند، به وسیله‌ی این نوشته قبول می‌نمایند و راضی می‌باشند...